روندکاوی فکری؛ رهیافتی تازه و توضیح‌دهنده برای فهم مسئله‌های خاورمیانه امروز

نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.15601986.1400.28.1.3.2

*قدیر نصری**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۳۰
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۷

چکیده

روند حوادث خاورمیانه (غرب آسیا) در خلال ۷۰ سال اخیر، حاکی از تکثیر و تشدید بحران و اساسا بحران‌زی بودن منطقه است. تاکید صرف بر گذشته‌ای گرانبار یا مداخله بیگانگان و نیز اشتباهات رهبران به تنهایی نمی‌توانند این همه بحران را توضیح دهند. مسئله اساسی‌تر این است که چرا این همه مداخله و گذشته‌گرایی و اشتباه فقط در این منطقه رخ می‌دهند؟ واقعا حلقه‌ی مفقوده در خاورمیانه‌شناسی کدام است که محققان قادر به پیش‌بینی ظهور بازیگرانی مانند القاعده/ طالبان، داعش، هویت‌گرایی افراطی و اشغال و انحطاط نبوده اند؟

برای یافتن پاسخی به این پرسش، مقاله حاضر به کاوش در آثاری می‌پردازد که در پی درک منطق تداوم و تغییر در خاورمیانه بوده‌اند. به همین منظور، بیش از پنجاه اثر مؤثر در باب مطالعات خاورمیانه، بررسی و در قالب شش رهیافت طبقه‌بندی شده‌اند؛ رهیافت روانشناسانه، رهیافت امنیتی-راهبردی، رهیافت فرهنگ سیاسی، رهیافت اقتصاد سیاسی، رهیافت شناختی-فکری و رهیافت مجموعه امنیتی یا بافتار منطقه‌ای شش رهیافتی هستند که آثار مورد بررسی را در برگرفته‌اند. این پژوهش برای درک و احیاناً درمان مسئله فوق، در پی یافتن پاسخی به این پرسش است که روش‌ها و اندیشه‌های غالب در بررسی مسائل خاورمیانه کدامند قوت و ضعف آنها چیست و بالاخره این که رهیافت کارآمد اما مغفول کدام است؟ فرضیه مقاله این است که رهیافت تازه و جامع برای درک منطق تحول و ثبات در خاورمیانه رهیافت فکری است. این رهیافت بخاطر رصد و پایش روندهای فکری قادر است نظم و ثبات یا بحران و تغییر و خشونت را برآورد نماید.

واژگان کلیدی: رهیافت روانشناسانه، رهیافت فرهنگ سیاسی، رهیافت اقتصاد سیاسی، رهیافت امنیتی-راهبردی، رهیافت شناختی-فکری، رهیافت بافتار منطقه‌ای، خاورمیانه.

* دانشیار گروه علوم سیاسی در دانشگاه خوارزمی، تهران،ایران.

مقدمه

جنگ داخلی، تغییر رژیم و مداخله‌ی فزآینده، همچنان در صدر خبرهای خاورمیانه مانده است. این در حالیست که دیگر مناطق دنیا این گونه نیستند. شاید یکی از الگوهای موفق رشد و امنیت در منطقه، ترکیه بود که اینک در محاصره‌ی مثلث مخوفی بنام داعش، پدیده گولن و خیزش کردهاست. مسئله این است که راز کشمکش پرور بودن خاورمیانه چیست و چگونه می‌توان ماهیت و روند این راز خطرناک را شناسایی کرد. چنین پردازشی از این رو مهم و حیاتی هست که طی سه دهه منتهی به سال ۲۰۱۷ میلادی منطقه خاورمیانه هشت جنگ خونین بین کشوری را تجربه کرده، یعنی خاورمیانه، بطور میانگین در هر دهه دو جنگ عظیم را پشت سر نهاده است. در خلال این جنگ‌ها حداقل دو میلیون نفر جان خود را از دست داده‌اند. با اینکه رهبران نیرومندی سکان حکومت در کشورهای منطقه را بر عهده داشته‌اند (میانگین حکومت حکام خاورمیانه طی ۴۰ سال اخیر، ۲۰ سال بوده است) اما اپوزیسیون غالب حکومت‌های منطقه مسلح و فعال هستند. جنگ‌های پر تعداد داخلی به اضافه هم پیوندی شدن کشورهای متعدد و متعارض فرامنطقه‌ای، خاورمیانه را به کانون حوادث و تحولات غیرمترقبه جهان مبدل ساخته است. مجموعه‌ای از عوامل ثابت (مانند عمق یا آسیب‌پذیری استراتژیک) و متغیر (مانند به قدرت رسیدن نخبگان تحول خواه)، ثبات و امنیت را به آرزویی دور دست تبدیل کرده است.

در باب مسائل منطقه‌ای بدین اهمیت، بررسی‌ها و تاملات بسیاری انجام گرفته است. پژوهش حاضر در صدد طبقه‌بندی این مطالعات و توضیح یافته‌ها و کاستی‌های روش‌شناختی آنهاست. براین اساس پرسش اصلی متن حاضر بدین قرار است که: روش‌ها و اندیشه‌های غالب در بررسی مسائل خاورمیانه کدامند و قوت و ضعف آنها چیست. اهمیت این پژوهش در مرور تحلیلی و متون پایه و نیز آنها در قالب رهیافت‌های خاورمیانه‌شناسی است. تامل آسیب‌شناسانه و انتقادی در آثار و اندیشه‌ها، فصل خاص این مقاله و افزوده ویژه نگارنده بر ادبیات موجود می‌باشد. مشکله حادی که محرک نگارنده برای شرح و نقد آراء و آثار پیش رو بوده، این پرسش است که روش‌ها

و اندیشه‌های متداول چه چیزی را مغفول داشته‌اند که خاورمیانه همچنان منطقه‌ای امنیتی و بین‌المللی مانده است. روش این پژوهش، تحلیل تفسیری آثار منتخب و روشمند است. از اینرو آنچه در پی می‌آید تحلیل مستند رهیافت‌های خاورمیانه‌شناسی به همراه یافته‌ها و کاستی‌های آنهاست.

۱. رهیافت روانشناسی سیاسی

در رهیافت روانشناسی سیاسی بر فرد یا افراد پرقدرت تمرکز می‌شود. در این رهیافت، عواملی مانند شخصیت نخبگان (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی)، خصایل، رفتار و امیال صاحبان قدرت مهم‌ترین متغیر در شکل‌گیری یا تغییر شکل یک وضعیت لحاظ می‌گردد. رهیافت روانشناسی اصولاً بر نقش تعیین‌کننده انسان در تنظیم ساختار دلالت دارد، بدین معنا که انسان و تصمیمات و تشخیص او نقش ممتازی در روندها و برنامه‌ها ایفا می‌نماید و تصمیم‌گیران مقهور ساختارهای لایتغیر و از پیش موجود نیستند. در زمینه‌ی نقش نخبگان در تحول اوضاع سیاسی-اجتماعی پژوهش‌های گوناگونی انجام شده است. مجموعه نخبگان انقلابی جهان که به همت هارولد وی. لاسول و دانیل لرنر جمع‌آوری و منتشر شده، یکی از نمونه‌های عام و کلاسیک در زمینه تحلیل روانشناختی تحولات سیاسی می‌باشد (۱۹۶۶). در مجموعه مذکور، تاریخ عبارت است از تبلور اراده از، شخصیت و تربیت سرآمدان. بر این اساس سرآمدان یا نخبگان حرکت دهندگان موتور جامعه هستند و توده مردم، عموماً از تصمیم مستقل و بلوغ روشنفکرانه محرومند. مطابق این رهیافت اغلب انسانها ترجیح می‌دهند مقلد و موید باشند برای اینکه چنین نقشی امنیت خاطر قابل توجهی برای توده به ارمغان می‌آورد و آنها را از دغدغه‌های آزادی و مخاطرات استقلال می‌رهاند.

کتاب روانشناسی نخبگان سیاسی ایران که به قلم ماروین زونیس، در سال ۱۹۷۱ و به وسیله دانشگاه پرینستون منتشر شد یکی از نمونه‌های برجسته در زمینه تحلیل روانشناختی تحولات

سیاسی به شمار می‌آید (زونیس: ۱۹۷۱). زونیس در کتاب مزبور بر شخص شاه و ۳۰۰۰ فرد پرقدرت در زمان حکومت پهلوی دوم متمرکز می‌شود و تحولات سیاسی ایران در مقطع مذکور را حاصل مهارت، شخصیت و مدیریت آن عده قلمداد می‌کند. از دید وی فرد قدرتمند کسی است که رفتار یا تصمیم او حوزه وسیعی از یک جامعه را تحت تأثیر قرار دهد و انتخاب و گرایش طیف وسیعی از ساکنان جامعه را عوض کند. فرد پرقدرت می‌تواند یک ستاره سینمایی یا بازیکن فوتبال و یا یک سرمایه‌دار پرنفوذ باشد. البته اگر یک مجموعه‌ی سیاسی وجود داشته باشد که بتواند فکر و رفتار نخبگان سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع را شکل بدهد، آن مجموعه به مثابه «کانون تراکم حرکت» عمل می‌کند. به عقیده زونیس دربار پهلوی دوم و ۳۰۰۰ تن از شخصیت‌های مرتبط با این کانون به قدری پرقدرت و نافذ بودند که آهنگ تحول در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور را می‌توان به منش، بینش و اراده آن افراد نسبت داد. نخبگان موردنظر زونیس، تصمیمات مهم در زمینه دلارهای نفتی، تخصیص زمین، خرید سلاح و برخورد با مخالفان را اتخاذ می‌کردند و بقیه جامعه و نهادهای اجتماعی از قبیل دانشگاه‌ها، بنگاه‌ها و تشکل‌های صنفی مجری و مطیع تصمیم آن نخبگان بودند. خود این مجموعه هم، محمدرضا پهلوی را در راس خود داشت که تشخیص و تصمیم او برای نخبگان مرتبط و متصل، محترم و لازم الاطاعت بود.

زونیس پس از تشریح موضع محمدرضا پهلوی در قبال نخبگان موافق و مخالف، ماهیت و زمینه اجتماعی نخبگان (فصول چهارم و پنجم) را مورد کاوش قرار می‌دهد و تحرک شدید طبقاتی و هراس نخبگان از عزل و غضب شاهی را یکی از خصایص این مقطع از تاریخ ایرانیان می‌داند. او پس از تبیین و تحلیل تجربی جهت‌گیری نخبگان و هزینه سیاست در ایران بدین جمع‌بندی رسیده است که:

اولاً هرچه نخبگان بیشتر فعال شوند، احساس ناامنی روانی در میان آنها بیشتر است. به عبارت دیگر در ایران زمان پهلوی دوم-مانند تمام حکومت‌های اقتدارگرای دیگر-امنیت افراد با تحرک و

ابداع تضمین نمی‌شود بلکه بیشترین امنیت در کف کسانی است که مشاغل کمتری داشتند و با سازمان‌های معدودی کار می‌کردند. ثانیاً نخبگانی که برای مدتی مدید و به میزان زیاد در تدبیر امور و تخصیص منابع شرکت داشته‌اند از نظر روانی دچار ناامنی، سوءظن و بی‌اعتمادی بیشتری شده‌اند. بنابراین نخبگان پرقدرت‌تر، فعال‌تر و مسن‌تر بسیار بیشتر از نخبگان نسبتاً قدرتمند و فعال و جوان در معرض تخریب و تنبیه قرار داشته‌اند. ثالثاً رویدادهای دوران کودکی و نوجوانی، شخصیت مربیات تربیتی، شخصیت والدین و بخصوص پدر، نگرش‌ها و اخلاق اطرافیان نقش تعیین‌کننده‌ای در تشکیل و تکوین سرمایه ذهنی و بلوغ و نبوغ فرد ایفا می‌کنند و همه برنامه‌های آتی نخبگان در آن کارنامه تربیتی ریشه دارد. رابعاً بین چهار متغیر بدبینی سیاسی، عدم اعتماد شخصی، احساس ناامنی و سوءاستفاده بین افراد، تعامل پیچیده‌ای وجود دارد. به عبارت روشن نخبه‌ای که اعتماد به نفس کافی ندارد نسبت به صاحب منصبان سیاسی بدبین است، به همین خاطر همواره احساس ناامنی می‌کند و به هنگام لزوم، به راحتی از دیگران سوءاستفاده می‌کند و این چرخه همواره در جریان است و مهره‌های آن همدیگر را تقویت می‌کنند.

ماروین زونیس با بررسی موردی محمدرضا پهلوی در سی‌سال اول حکومت وی (۱۳۵۰-۱۳۲۰) بدین جمع‌بندی می‌رسد که شخص محمدرضا پهلوی رکن کلیدی سیاست و حکومت در ایران بود به طوری که با مطالعه امیال و رفتار او می‌توان تحولات سیاسی ایران در مقطع مزبور را تحلیل کرد. به نظر زونیس محمدرضا پهلوی موفق شد نخبگان سنتی را طرد و عده‌ای از افراد بی نام و نشان و تشنه‌ی قدرت را به جای آنان بنشاند. زمانی که سواد عالی و دانش حکومت محدود به خانواده اشراف بود شاه ایران ناگزیر از سپردن مناصب به نخبگان سنتی بود، اما با گسترش دانشگاه‌ها و تحصیلات در دهه‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۰، این انحصار از دست نخبگان و خانواده‌های سنتی در رفت و شاه مترصد چنین فرصتی بود که با گزینش افراد مطیع، امیال و آمال خود را محقق سازد. علاوه براین محمدرضا پهلوی با استفاده از درآمدهای نفتی موفق شده بود نخبگان تازه وارد و تشنه قدرت را جذب کند و فرصت‌های کافی در اختیار آنها قرار دهد بدون آنکه

نخبگان و اشراف سنتی را تحت فشار زیاد بگذارد. همین که نخبگان سنتی متوجه موج جدید فن سالاران مسلط و تشنه قدرت می‌شدند خود را به شخص محمدرضا پهلوی نزدیک و ابراز ارادت و وفاداری می‌کردند. آنچه رژیم پهلوی دوم را موفق ساخت سکان حکومت را در اختیار خود نگهدارد منابع حاصل از فروش نفت بود که شاه کل آن را در اختیار داشت و هرکس را که مطیع می‌دید بهره‌ای از فرصت‌ها را به آن فرد مطیع تخصیص می‌داد. در نتیجه‌ی دو حرکت فوق یک اتفاق جدید رخ نمود که ماروین زونیس آن را «فروپاشی احساس جمعی نخبگان» می‌نامد؛ بدین مضمون که در پی طرد نسبی نخبگان سنتی و جذب غیراشراف در دستگاه عظیم حکومت، گروه‌های اصلی و مهم (از نظر سیاسی) توان آن را نیافتند که برای سرنگونی حکومت شاه وارد عمل شوند چون امکانات بسیار محدودی در اختیار داشتند. در کنار آن تدابیر سه‌گانه یعنی طرد نخبگان سنتی، جذب غیراشراف با استفاده از عایدات نفتی، تضعیف احساس اجتماعی نخبگان بدیل شاه، یک سیاست دیگر نیز وجود داشت که نقش مهمی در تداوم حکومت محمدرضا پهلوی ایفا کرد و آن عبارت بود از سیاست مشت آهنین در مقابل مخالفان. بر این اساس بسیاری از مخالفان رژیم تعقیب و تهدید شدند. نخبگان مخالف حکومت پهلوی عملاً قدرت و جرأت ابراز مخالفت نیافتند. برای اینکه شاه و دستگاه اطلاعات عریض و طویل آن (ساواک) مخالفان را به شیوه‌ی مختلف، تحت کنترل گرفته بودند.

همانگونه که دیده می‌شود در رهیافت مطالعاتی ماروین زونیس، بیشتر به نیازها یا محدودیت‌ها و نیز به قابلیت‌های شخصیتی افراد بخصوص شخص اول مملکت توجه می‌شود. یک نمونه دیگر در این رهیافت، پژوهش عمیق عباس میلانی درباره شخصیت امیرعباس هویدا است و نیز پژوهش اخیر میلانی در باب نخبگان عهد پهلوی دوم. عباس میلانی در معمای هویدا (۱۳۸۲) به توضیح تربیت، رشد و شخصیت امیرعباس هویدا می‌پردازد و او را طراح بسیاری از سیاست‌های وقت نشان می‌دهد. پژوهش اخیر و انتشار نیافته میلانی با عنوان پارسیان والا (Eminent Persians) به شرح حال و شخصیت کارگزاران سیاسی دوران محمدرضا پهلوی و نیز نخبگان مخالف حکومت

وی اختصاص دارد. میلانی در این اثر زندگی و تخصص‌های نخبگان را مورد وارسی قرار می‌دهد و از نخبگان دوران حکومت پهلوی به عنوان پارسیان بی‌نظیر یا ایرانیان عجیب یاد می‌کند. از دید وی شخصی مانند جمشید آموزگار یا امام خمینی(ره)، شخصیتی ساده و عادی نداشته‌اند و برای درک فراز و فرود تاریخ ایران باید به ساختار شخصیتی و نیز استعداد و مهارت آنها توجه شود.

رهیافت روانشناسی سیاسی علاوه بر افراد و شخصیت‌ها در مورد گروه‌های دینی و قومی نیز بکار بسته شده است. یک روانشناس و استاد فلسفه در دانشگاه آمریکایی بیروت به نام محمد احمد نابلسی در تحقیقی با عنوان روانشناسی سیاسی اسراییل به کاوش در شخصیت و هویت یهودیان می‌پردازد و رفتارهای کنونی اسراییلی‌ها را براساس تبار و پیشینه آنها تبیین کرده است. به عقیده محمد احمد نابلسی، روش تربیتی یهودیان در دوران کودکی در رفتارهای کنونی مجامع و تشکیلات یهود تأثیر بسزایی دارد (نابلسی، ۱۳۸۷: ۱۱۵). از دید وی اعتقاد یهودیان به اینکه قوم برگزیده خدا در زمین هستند و اینکه همه ثروت‌های عالم متعلق به یهودیان است، در شکل‌گیری شخصیت و رفتار یهودیان بسیار مؤثر بوده است؛ بطوری که بسیاری از سیاست‌های یهودیان اسراییل در کشتار عرب‌ها و مسلمانان به این روحیه‌ی بسته (النفس المغلوله) ربط دارد. نابلسی در فصل چهارم اثر خود به بررسی شخصیت اریل شارون می‌پردازد و رفتارهای خشونت‌بار شارون را معلول شخصیت جامعه ستیز و انسان ستیز او می‌شمارد (فصل چهارم همان منبع).

همانگونه که دیده می‌شود وجه مشترک جمیع آثاری که که از منظر روانشناختی به تحلیل امور می‌پردازند این است که نخبگان موتور محرک تاریخ هستند و عملکرد و نگرش نخبگان بیش از هر چیز به تجربیات شخصی، نوع تربیت و خاستگاه طبقاتی آنان بستگی دارد. علی‌الاصول راهی که در این رهیافت برای ارتقای کنترل بر امور پیشنهاد می‌شود تربیت درست و دوراندیشانه نخبگان است تا بتوانند تصمیمات معقول و مناسبی اتخاذ کنند. امتیاز رهیافت روانشناسی سیاسی این است که نقش تصمیم‌گیر یا کارگزار انسانی را برجسته می‌کند و تصمیم‌گیران را مقهور و مسحور ساختارها و عوامل لایتغیر نمی‌بینند. رهیافت مذکور در کنار این امتیاز،

محدودیت‌هایی هم دارد؛ اولین کاستی رهیافت روانشناسانه پسینی بودن آن است؛ بدین معنا که رهیافت روانشناسی سیاسی همواره درصدد تشریح تحولاتی است که رخ داده‌اند چرا که کارویژه اصلی این رهیافت تبیین و ریشه‌یابی سهم نخبگان در وقوع رخدادهاست. این کارکرد تا حدودی ارزشمند است اما فاقد استعداد تخمین و پیش بینی است. علاوه بر این رهیافت روانشناسی سیاسی، فرد را از عرصه اجتماع منتزع کرده و آن را به صورت تنها و بریده از تعاملات اجتماعی مورد بحث قرار می‌دهد. این در حالی است که بخش اعظم شخصیت افراد، در اثر تعامل شکل می‌گیرد و تعامل و برداشت‌های دیگران در مورد ما، در بسیاری اوقات شخصیت ما را شکل می‌دهد. نکته سوم این است که آیا انسان‌هایی که فاقد اعتماد به نفس هستند یا از اعتماد به نفس کافی برخوردارند، در تمام موارد و مقاطع اینگونه‌اند؟ آیا نمی‌توان گفت که افراد در بعضی موارد یا مقاطع اعتماد به نفس خود را از کف می‌دهند و بعضاً از اعتماد به نفس کافی برخوردار می‌شوند. بالاخره اینکه می‌توان رهیافت روانشناسی را نگرشی تقلیل‌گرایانه و جبرگرایانه نامید چرا که در این رهیافت به پیچیدگی و چند سببی بودن امور توجه نمی‌شود و همه وقایع و تحولات، معلول ذهنیت و تربیت رهبران تلقی می‌شود.

به رغم این کاستی‌ها نمی‌توان از دستاورد برجسته این رهیافت غفلت کرد، دستاورد رهیافت روانشناسی سیاسی عبارت است از سهم فوق‌العاده و برجسته تجربه شخصی در تنظیم نگرش و شکل دادن به رفتارهای انسان. بر این اساس معمولاً نخبگانی که در طول حیات و تربیت خود شاهد ناملایماتی بوده‌اند معمولاً می‌کوشند این نقص‌ها را جبران کنند. به عنوان مثال می‌توان بخشی از بی‌اعتمادی نخبگان سیاسی کنونی ایرانی به حزب را معلول تجربه آنان ارزیابی کرد. کسانی که در طول حکومت پهلوی دوم (به عنوان دست نشانده غرب) تحت تعقیب و تهدید بودند و کشورشان را مستعمره غرب می‌دیدند، به راحتی نمی‌توانند نسبت به استقلال ملی بی‌توجه باشند یا به سادگی نمی‌توانند به غربی‌ها اعتماد کنند. در خلال بررسی یافته‌ها و کاستی‌های رهیافت روانشناسی سیاسی، یک نکته آشکار می‌شود و آن اینکه رهیافت مذکور بستر و موقعیت

تصمیم‌گیری را مورد توجه جدی قرار نمی‌دهد و بدین امر توجه نمی‌کند که بسیاری از شرایط و الزامات نه تنها بر ساخته نخبگان نیستند بلکه نخبگان را به سمت خاص (که احتمالاً مطلوب تصمیم‌گیران نیست) سوق می‌دهند. الزامات مذکور را در قالب رهیافت راهبردی-امنیتی بررسی خواهیم کرد.

۲. رهیافت فرهنگ سیاسی

رهیافت فرهنگ سیاسی به کاوش در ارزش‌ها، عقاید و معارف بنیادینی می‌پردازد که به فرآیند سیاسی شکل و ساختار می‌دهند. وجه تمایز فرهنگ سیاسی از مفهوم کلی فرهنگ این است که فرهنگ سیاسی بیشتر به شناخت مردم از نحوه کارکرد قدرت و اقتدار مربوط است. به تعبیر لوسین پای (۱۳۸۳: ۱۰۴)، فرهنگ سیاسی قواعد بنیادین را برای به اجراء در آمدن سیاست وضع می‌کند و همین فرهنگ است که تصورات و اعتقادات مشترکی را که بنیادهای اصلی زندگی سیاسی یک کشورند، تعیین می‌نماید.

با اینکه ریشه‌های فکری رهیافت فرهنگ سیاسی به زمان ارسطو هم می‌رسد اما فرهنگ سیاسی به معنای مؤثر و کاربردی آن در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم وارد تحلیل‌های راهبردی و تحصیلات دانشگاهی گردید. جنگ جهانی دوم، قدرت‌های فاتح را مجبور کرد برای کنترل و مدیریت مناطق مفتوحه با فرهنگ سیاسی مغلوبان آشنا شوند. نیاز به تعلیم دادن فوری افراد برای کار کردن در کشورهای خارجی ارتش را متوجه مردم‌شناسی و مطالعات موردی کرد. با انتشار کتاب روت بندیکت با عنوان «گل داودی و شمشیر» (۱۹۴۶) مطالعه فرهنگ سیاسی وارد مرحله جدیدی شد و شناخت بدیع و جذابی از منش ژاپنی‌ها ارائه گردید. چندی نگذشت مطالعات دیگری درباره منش روس‌ها و آلمانی‌ها به اتمام رسید. بعضی محققان مانند جفری گورد و جان ریچمن (۱۹۴۵) بدین نتیجه رسیدند که منشاء ویژگی‌ها و رفتار روس‌ها را می‌توان به شیوه قنداق کردنشان در نوزادی نسبت داد.

مطالعات مردم‌شناسان به رغم جذابیتی که داشت، فاقد مویدات علمی بود و به خاطر یکسان بینی و تخیلی بودن مورد نقد قرار گرفت. در پی این انتقادات، در سال ۱۹۶۳ دو تن از پژوهندگان برجسته علم سیاست، کتابی با عنوان فرهنگ مدنی: تلقی‌های سیاسی و دموکراسی در پنج کشور به چاپ رساندند. گابریل آلموند و سیدنی وربا در کتاب مذکور شالوده‌های دموکراسی پایدار را در پنج کشور برگزیده یعنی ایالات متحده، آلمان، انگلستان، مکزیک و ایتالیا بررسی علمی کردند. کار آلموند وربا نقطه عطفی در مطالعات فرهنگ سیاسی بود. آن دو هم از روش‌های تجربی بهره گرفتند و هم به صورت تئوریک مؤلفه‌های نظری دموکراسی را عرضه کردند. براساس استنتاج آلموند و وربا بین دو متغیر فرهنگ مدنی و ثبات دموکراتیک رابطه‌ی محکمی وجود دارد. از دید آنان مؤلفه‌هایی مانند بالا بودن آگاهی سیاسی، حس قوی صلاحیت و کفایت، مهارت فراوان در همکاری مدنی، مشارکت معقول در زندگی سیاسی و مدنی از شاخص‌های فرهنگ مدنی قوی و ثبات دموکراتیک هستند. در چنین نظامی، شهروندان نسبت به ارزش‌های سیاسی و مجموعه سیستم شناخت استواری پیدا می‌کنند و این شناخت مثبت خود را در احساسات و تجزیه و تحلیل‌های خود بروز می‌دهند. این در حالی است که در فرهنگ‌های بدوی یا در فرهنگ‌های در حال گذر، شهروندان نسبت به ارزش‌های سیاسی حاکم یا آگاهی لازم را ندارند و بطور عصبی و هیجانی از آن دفاع می‌کنند، یا اینکه آگاه هستند و حاضر و قادر به ابراز یا کار بست عملی آن نیستند (لوسین پای، ۱۳۸۳: ۱۰۰۵).

در دهه ۱۹۶۰ به تبع پژوهش پاول و وربا، سنجش فرهنگ سیاسی و رتبه‌بندی کشورهای جهان سوم و نیمه صنعتی سرعت گرفت و کشورهای رها شده از استعمار در آغاز و در جریان پروژه‌ی نوسازی مورد بررسی و ارزیابی علمی قرار گرفتند و بر همین اساس به کشورهای در حال توسعه یا عقب‌مانده تقسیم شدند. اما در دهه ۱۹۷۰ همزمان با وقوع تحولاتی در چین و کوبا، مطالعات غرب محور پاول و وربا مورد مناقشه قرار گرفت و جاذبه خود را تا حدی از دست داد. در پس ستاره شدن مائوتسه تونگ در چین و فیدل کاسترو در کوبا، عده‌ای از محققان علوم

اجتماعی تصریح کردند که مائو و کاسترو کشور خود را یک شبه دگرگون ساخته‌اند و فرهنگ سیاسی و ارزش‌های سنتی هیچ تأثیری در تحول سیاسی این کشورها ایفا نکردند! اما در دهه ۱۹۸۰ با آشکار شدن رگه‌هایی از اختناق فکری و رکود اقتصادی در کشورهای بلوک شرق و به ویژه با فروپاشی شوروی در ۱۹۸۹، معلوم شد که از پس چندین دهه، فرهنگ کشورهای بلوک شرق زنده مانده، هر چند بخاطر فشارها و کنترل‌های چند لایه کمونیست‌ها دچار یخزدگی سیاسی-اجتماعی گردیده است. از این رو موج جدیدی از بررسی‌های فرهنگ سیاسی آغازیدن گرفت. در این مرحله مؤثرترین کتاب را ساموئل هانتینگتن نوشت. وی در دو کتاب موج سوم دموکراسی (۱۹۹۱) و رویارویی تمدن‌ها (۱۹۹۴) فرهنگ سیاسی را دوباره بر صدر نشاند و از بنیان‌های فرهنگی نزاع‌ها و پیوندها سخن گفت. همسو با هانتینگتن، آرون ویلداوسکی هم نشان داد که اولویت‌ها و ترجیحات سیاسی از فرهنگ نشأت می‌گیرند و متخصصان نظریه انتخاب عقلانی برای درک یا شناخت هدفهای عقلانی باید به فرهنگ بنگرند چون فرهنگ‌های مختلف، عقلانیت‌های متفاوتی دارند. رونالد اینگلهارت هم در کتاب جابجایی فرهنگی در جامعه صنعتی پیشرفته (۱۹۹۰) از احیای نظریه فرهنگ سیاسی سخن گفت و تصریح کرد که با افزایش رونق و رفاه در دموکراسی‌های غربی، مسائل فرهنگی از قبیل حقوق زنان، حقوق اقلیت‌ها و سقط جنین بیشتر مورد توجه سیاست قرار گرفته‌اند.

وجه مشترک پژوهش‌های غربیان در باب فرهنگ سیاسی این است که همگی به زمینه‌های فرهنگی گذر به دموکراسی معطوف بوده‌اند. کاستی اصلی آنها نپرداختن به ریشه‌های فرهنگی رفتار سیاسی و بطورکلی مبانی فرهنگی سیاست است. به عبارت دیگر آن تحقیقات غالباً فرهنگ سیاسی کشورها را از نظر نزدیکی یا دوری به دموکراسی، درجه‌بندی کرده‌اند و عمدتاً به پرسش و مسئله کلی‌تر یعنی سهم و وزن فرهنگ در شکل‌دهی یا تغییر شکل سیاست، نپرداخته‌اند.

پژوهش‌هایی که در خصوص فرهنگ سیاسی در خاورمیانه انجام شده‌اند فرهنگ‌ها بر حسب غایت دموکراسی لحاظ نمی‌کنند. این پژوهش‌ها طی سال‌های اخیر رونق فزآینده‌ای یافته‌اند.

یکی از دلایل عمده این رونق تحقیقاتی نقش والا و تعیین‌کننده‌ای است که اخیراً عاید دین و مذهب شده است. دین و مذهب در خاورمیانه طی دهه‌های اخیر دوباره سیاسی شده‌اند و بازگشت به ارزش‌های اسلامی یا احیای تمدن و مملکت‌داری اسلامی به عنوان راه رهایی از گرفتاری‌های استعمار و ناسیونالیسم عنوان شده است. یکی از نمونه‌های این قبیل پژوهش‌ها، کتاب تشیع، مقاومت و انقلاب (گروهی: ۱۳۶۸) است. این کتاب متشکل از هفده مقاله است که همگی رفتار امروزین شیعیان ایران، لبنان، پاکستان و عراق را متأثر از فرهنگ مذهبی آنان می‌شمارند. برنارد لوئیس در اولین مقاله آن کتاب تحولات «شیعه در تاریخ اسلام» را توضیح می‌دهد. در همین مجموعه است که مارتین کرامر اذعان می‌دارد که نباید فریب اقلیت بودن شیعیان را خورد «زیرا شیعیانی وجود دارند که مصمم هستند جریان فکری و سیاسیٍ نه تنها مذهب شیعه بلکه کل اسلام را دگرگون سازند. این شیعیان نه تنها به لحاظ مذهب، بلکه به خاطر جانبداری از تغییر بنیادی و کسب قدرت، از سایر مسلمانان متمایزند. آنها در ایران بی هیچ سابقه‌ای دست به انقلاب زدند، در لبنان علیه قدرت‌های محلی و جهانی جنگیدند و اکنون نیز برخی از آنها آماده‌اند بار دیگر انقلابی برپا کنند، انقلابی که آرامش جهان اسلام را برهم خواهد زد و در همه جا دشمنان اسلام را نگران خواهد ساخت.» (۱۳۶۸: ۵).

توضیح فرهنگ سیاسی کشورها براساس عقاید و ارزش‌ها طی دهه اخیر یعنی پس از وقوع حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ رونق فوق‌العاده‌ای یافته است. در این موج جدید سیاست خارجی کشورها تبلور و تجلی هویت و برداشت‌های فرهنگی ملتها عنوان می‌شود. بارنت و تلهامی از جمله نویسندگانی هستند که نقش و مقام فرهنگ و هویت را در سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه بسیار ممتاز می‌بینند. بارنت ضمن انتقاد از نگرش ماده‌انگار و عینیت‌گرای رهیافت نئورئالیستی، براین باور است که سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه بازتاب هویت عربی-اسلامی ملل منطقه است (بارنت، ۱۹۹۸: ۷-۶). ریموند هینه بوش (R. Hinnebusch) هم معتقد است که مجموعه‌ای از عوامل فرهنگی فروملی و نیز فراملی، سیاست خارجی و داخلی دولت‌های خاورمیانه را شکل

می‌دهند. از دید هینه بوش دولت‌های منطقه برای اثبات و هژمونی هویت خود در حال مبارزه هستند. در عرصه فراملی هم هویت‌هایی چون پان عربیسم و پان اسلامیسم بر سیاست خارجی خاورمیانه سایه انداخته است؛ یعنی عقاید و باورهای اجتماعی، منافع حکومت‌ها را باز تعریف می‌کند. در تحلیل هینه بوش، معضل اساسی دول خاورمیانه این است که از یکسو در مقابل هویت‌خواهی مردم قرار دارند مردمی که با سایر عرب‌ها فرهنگ و زبان مشترکی دارند و از سوی دیگر دفاع از این مطالبات، موجب نارضایتی غربی‌ها و اسراییل می‌شود. هراس از قدرت اسراییل و نیز پیوند استراتژیک با اقتصادهای غربی، حکام عرب را وادار می‌کند در بازسازی و دستکاری هویت داخلی بکوشند و همین تناقض، توان و مشروعیت دولت‌های منطقه را تا حد زیادی به تحلیل می‌برد. موضوع تغییر متون آموزشی در کشورهای عربی که از سوی آمریکا و متحدانش مطرح شده در این راستا قابل فهم است. به باور تحلیلگران آمریکایی، در متونی که به کودکان عرب آموزش داده می‌شود رگه‌های استواری وجود دارد که به اعتراض و حتی بدبینی به غرب و غیرمسلمانان و ضرورت ترور غربی‌ها دامن می‌زند و در ذهن کودکان، بذر نوعی خصومت با جهان غرب را می‌کارد. غربی‌ها برای پیشگیری از وقوع جنگ و ترور و بی‌اعتمادی پیشنهاد کرده‌اند متون درسی و فرهنگ سیاسی مردم به نحوی متحول شود که مروج حقوق بشر، احترام به قانون، مطلوبیت صلح و مراودات بین‌المللی و بالاخره برابری همه ابنای بشر باشد.

استفاده از رهیافت فرهنگ سیاسی برای توضیح سطح توسعه و رفتارهای سیاسی ملت‌ها، اخیراً در ایران هم اهمیت شایانی یافته است. طی دهه گذشته کتاب‌های گوناگونی در ایران منتشر شده‌اند که همگی بر نقش فرهنگ سیاسی در تنظیم رفتارهای ایرانیان تأکید دارند. مهرداد مشایخی در تشریح فرهنگ سیاسی ایران بر آن است که بخش اعظم عمل و عکس‌العمل‌های ایرانیان طی سال‌های پس از انقلاب، ریشه در فرهنگ سیاسی آنها داشته است و ایرانیان در طول تاریخ فرهنگ سیاسی خاصی داشته‌اند که آنها را از سایر ملل خاورمیانه متمایز می‌سازد. (مشایخی: ۱۳۸۶) محمود سریع‌القلم نیز طی پژوهشی تئوریک-تجربی بدین نتیجه رسیده است

که سه شرط اصلی نزدیک شدن ایرانیان به فرهنگ سیاسی منسجم و عقلایی عبارتند از:

یک- خصوصی سازی اقتصاد به عنوان مهم‌ترین عامل در اشاعه فرهنگ سیاسی عقلایی

دو - محدود کردن دولت به نظارت و حفظ امنیت

سه- بسط فرهنگ فردیت مثبت

فرضیه اصلی سریع‌القلم این است که توسعه یافتگی در اقتصاد و سیاست مستلزم فعالیت‌های رقابتی است و فرهنگ سیاسی ایرانی مانع بروز و تعمیق فعالیت‌های رقابتی است (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۸). در یک پژوهش مشابه دیگر، رضا بهنام بدین نتیجه رسیده است که ایرانیان دو فرهنگ مسلط دارند که عبارتند از: فرهنگ اقتدارگرا و فرهنگ ضد اقتدار یا اقتدارگریز. در نگاه بهنام فرهنگ اقتدارگرا از دو چیز ناشی می‌شود: نظم سلسله مراتبی نهفته در حکومت پادشاهی و دیگری نقش مسلط مذهب (با تمام سلسله مراتبش) در زندگی اجتماعی و سیاسی. بر اساس برداشت و تحلیل رضا بهنام، در نتیجه‌ی باورهای فرهنگی مزبور نوعی گسست و بدبینی بین مردم–حکومت به وجود آمده است یعنی مردم نسبت به سخن و وعده و برنامه حکام بی‌اعتماد شده‌اند و به همین ترتیب حکومتگران در عین اذعان به اهمیت مردم، به توان و مهارت مردم در پیشبری مطلوب امور ایمان نداشته‌اند؛ در نتیجه سیاست در ایران امری شخصی بوده، اشخاص تصمیم گرفته و مردم اطاعت کرده‌اند، روندی که در بلندمدت موجب پرهزینه شدن مقاومت و سودآور بودن اطاعت گردیده است (بهنام، ۱۹۸۹: فصل اول).

همانگونه که دیده می‌شود نکته کلیدی در رهیافت فرهنگ سیاسی، مرجعیت و محوریت باورها و عقاید مردم در شکل دادن به سیاست و بطورکلی تعریف منافع بر اساس هویت است. براین اساس اگر هویت مذهبی در نزدیک ملت فعال باشد آنگاه خودی‌ها و غیرها براساس مذهب گزینش می‌شوند، اگر در نزد ملتی هویت قومی و پرستش و تعظیم شعائر ملی، قوی باشد جذب و طرد بازیگران فروملی و حتی فراملی بر مبنای ناسیونالیسم انجام می‌شود. نکته راه‌گشا و قابل توجه در این رهیافت توجه به تبعیت منافع از هویت است. اما نقص‌های این رهیافت هم جدی

است؛ این رهیافت بعضاً دچار دترمینیسم یا جبرگرایی است و فرهنگ سیاسی را امری موجود، مفروض و از پیش تعیین‌شده می‌شمارد در حالی که فرهنگ سیاسی به فراخور زمینه‌های موجود و ارزش‌های زمانه شکل می‌یابد. تفسیر و تغییرپذیری منافع راستین و تحول‌پذیری چشم‌اندازها یا منظرها در فرهنگ سیاسی مغفول واقع می‌شود. علاوه براین هویت‌طلبی عاری از منفعت معمولاً غیرقابل تصور و یا حداقل تحقق‌ناپذیر است. واقعیت‌های تاریخی خاورمیانه نشان می‌دهند که بسیاری از مطالبات هویتی آغشته به منافع صنفی و گروهی است. همانگونه که هینه بوش هم نشان داده است بسیاری از مشتاقان پان عربیسم همان کسانی بودند که در مناسبات ملی عایدی اندکی داشتند و برای تحت فشار گذاشتن رقبای خود، از فروریزی مرزهای ملی و برپایی وطن عربی سخن می‌گرفتند.

۳. رهیافت امنیتی-راهبردی

در رهیافت امنیتی-راهبردی مجموعه‌ای از منابع جذاب و موانع بازدارنده یک منطقه مورد توجه قرار می‌گیرد و منطقه حساس و حیاتی به منطقه‌ای گفته می‌شود که بیشترین منابع طبیعیِ حیاتی (از قبیل آب، زغال سنگ، نفت، گاز، اورانیوم و ...) را در اختیار دارد. در این رهیافت، منطقه استراتژیک به دو دلیل اساسی اهمیت دارد؛ اولاً منابع منطقه می‌تواند نیازهای قدرت هژمون را تامین کند ثانیاً تسلط بر منطقهٔ حیاتی می‌تواند اطاعت رقبای قدرت های رقیب را در پی آورد. به عنوان مثال تسلط یک ابرقدرت (مانند امریکا) بر منطقه خاورمیانه می‌تواند ضمن تامین انرژی مورد نیاز ایالات متحده، آن دسته از رقبای امریکا را که وابسته به انرژی خاورمیانه هستند، محدود و مطیع سازد.

نگاه امنیتی-راهبردی به مناطق مختلف ریشه‌ای دیرینه دارد؛ در این زمینه مشهورترین نظریه متعلق به هالفورد مکیندر (H. Mackinder) است که معتقد بود قدرت زمینی مقدم بر قدرت دریایی است و بواسطه پیشرفت‌های حاصله در زمینه حمل و نقل (شبکه جاده‌ای و

راه‌آهن)، قدرت زمینی می‌تواند برتری دریایی نیز در پی آورد. این جغرافیدان انگلیسی، اوراسیا را قلب زمین می‌دانست و معتقد بود استیلای جهانی عاید قدرتی است که بر هارتلند سلطه داشته باشد برای اینکه این منطقه منابع جذاب و موانع نفوذ زیادی دارد که قدرت مسلط را نیرویی فوق‌العاده می‌بخشد. تاکید دریاسالار امریکایی آلفرد تایر ماهان بر مفهوم ریملند یا هژمونی در مناطق ساحلی نیز در همین راستا است. ماهان مهم‌ترین راه دفاع و حمله را داشتن نیروی دریایی قوی می‌دانست و مانند مکیندر نگاهی ژئوپلتیک به مفهوم قدرت داشت.

سائول کوهن (Saul Cohn) برای توضیح اهمیت راهبردی و ژئوپلتیک منطقه خاورمیانه از اصطلاح «کمربند گسسته» (Shatter belt) استفاده می‌کند. مقصود کوهن از کمربند گسسته منطقه‌ای است که توسط قدرت‌های متعدد و متعارضی تصرف شده و به چند پاره تقسیم گردیده است. (جفری کمپ و رابرت هار کاوی، ۱۳۸۳: ۲۵) دلیل درگیر شدن قدرت‌های مهم خارجی در مناطقی مانند خاورمیانه، منابع غنی این منطقه است که محرومیت از آن مانع تحرک تلقی می‌شود.

بطور کلی در رهیافت امنیتی-راهبردی، منطقه خاورمیانه به دلیل داشتن سرزمین، آب و فضای مناسب اهمیت دارد. این رهیافت اعم از رهیافت ژئوپلتیک و حتی ژئواکونومیک است که صرفاً بر فرصت‌های اقتصادی یا سیاسی زمین تمرکز دارند. در رهیافت راهبردی به مقولاتی چون فرهنگ، هویت، مناطق استراتژیک، ایدئولوژی و خرد اقدام جمعی تاکید می‌شود که بسیار اساسی‌تر و عمیق‌تر از جغرافیای سیاسی یا جغرافیای اقتصادی است. در این نگرش، خاورمیانه بدین دلیل اهمیت دارد که بین دو قطب مهم (نظامی، سیاسی و اقتصادی) یعنی اروپا و شرق دور واقع شده است. تاریخ طولانی و جغرافیای گسترده خاورمیانه به خودبخود منبع قدرت است. باری بوزان و اُل ویور در کتاب «مناطق و قدرت‌ها» خاورمیانه را منطقه‌ای بحران خیز و در عین حال قدرتمند (به خاطر برخورداری از هویتی دیرپا) می‌شمارند (بوزان و ویور، ۲۰۰۵: ۲۴۱).

طبق تحلیل زبیگنیو برژینسکی، اگر اوراسیا قلب عالم است خاورمیانه هم قلب اوراسیا است.

(احتشامی، ۲۰۰۷: ۶۰) از دید برژینسکی قدرتی که بر منطقه اوراسیا مسلط باشد بر اقتصاد دنیا، ۷۵ درصد جمعیت ، منابع انرژی و ۶۰ درصد تولید ناخالص جهان استیلا می‌یابد، پس نباید تعجب کرد که خاورمیانه به عنوان قلب اوراسیا موضوع رقابت قدرت‌های بزرگ است (احتشامی، ۲۰۰۷: ۶۱).

اهمیت راهبردی-امنیتی خاورمیانه در قرن بیست‌ویکم همچنان تقویت می‌شود برای اینکه مولفه‌های قدرت در این منطقه همچنان پایدار و موضوع رقابت هستند. هر چند این اهمیت لزوماً به معنای ارتقای سطح زندگی ساکنان خاورمیانه نیست، اما آنچه مهم است این است که قدرت‌های غالب دنیا این منطقه را به عنوان یک بسته (Package) یا مجموعه (Complex) امنیتی-راهبردی می‌بینند. این بسته به دلیل آنکه مولد نیروهای تغییردهنده و مکان انباشت منابع کمیاب است، واجد ارزش‌های استراتژیک تلقی می‌شود. طی دهه اخیر نگاه راهبردی-امنیتی به منطقه خاورمیانه بنا به دلایل و قرائن زیر توجه قدرت‌های بین‌المللی را جلب کرده است:

یک. افزایش جمعیت

افزایش جمعیت در محاسبات استراتژیک، متفاوت از محاسبات اقتصادی یا رفاهی است. در محاسبه استراتژیک یک واحد جمعیتی به مثابه ظهور یک کارگر، یک سرباز و یک رای‌دهنده است که هر یک نتایج و الزامات متفاوت اقتصادی، نظامی و سیاسی در پی دارند. برآوردها نشان می‌دهد که همزمان با کاهش یا تثبیت جمعیت در دنیای صنعتی، جمعیت خاورمیانه به شدت افزایش خواهد یافت. به عنوان مثال جمعیت عربستان سعودی از ۲۵ میلیون نفر (در سال ۲۰۰۵)، به ۵۰ میلیون نفر در سال ۲۰۵۰ بالغ می‌شود و چنین امری می‌تواند فرصت‌ها و محدودیت‌هایی را در استراتژی امنیت ملی عربستان پدید آورد. جمعیت مصر در سال ۲۰۵۰ به ۱۲۶ میلیون خواهد رسید. همچنین جمعیت سه کشور کوچک حاشیه خلیج فارس یعنی کویت،

امارات متحده عربی و بحرین هم از ۷/۹ میلیون نفر در سال ۲۰۰۵ به بیش از ۱۷/۵ میلیون نفر در سال ۲۰۵۰ خواهد رسید. دو برابر شدن جمعیت خاورمیانه طی ۴۰سال آینده الزامات امنیتی-راهبردی ویژه‌ای برای دولت‌های منطقه و قدرت‌های نافذ خاورمیانه در پی خواهد داشت. به عنوان مثال جهان عرب فقط در دو دهه آینده حداقل باید ۱۰۰میلیون شغل جدید ایجاد کند تا بتواند تقاضای کنونی اشتغال را پوشش دهد. در حال حاضر یکی از موضوعات مورد مناقشه بین کشورهای غربی و جهان عرب (که عمده آنها در خاورمیانه هستند) سطح نازل سواد و میزان بالای تبعیض در بین جمعیت است. غربی‌ها دولت‌های عرب را به دلیل بیسوادی گسترده (بیش از ۵۰٪) جمعیت و نیز آموزش متون غیراستاندارد تحت فشار قرار داده‌اند. رشد جمعیت می‌تواند این مناقشات را بیشتر و حساستر کند.

دو. گسترش اتحادیه اروپا

۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا حدود ۵۰۰ میلیون نفر جمعیت و بیش از ۱۴تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی دارند. گسترش اتحادیه، عملاً آن را به خاورمیانه نزدیک می‌سازد. اتحادیه اروپا مرز مشترک طویل با روسیه دارد و مرز این دو به ۲/۲۵۰ میلیون کیلومتر می‌رسد اما این مرز طولانی مایه نگرانی اروپایی‌ها نیست. تحولات و عواملی چون مهاجرت، رشد منفی جمعیت، قاچاق انسان، مسلح شدن تروریست‌ها، گرم شدن زمین و نوسان در قیمت انرژی‌های حساس چون نفت و گاز از جمله نگرانی‌های اروپایی‌هاست. در حال حاضر یکی از مهم‌ترین کشورهای خاورمیانه (ترکیه) داوطلب عضویت در اتحادیه اروپاست. این اتحادیه بنا به دلایل عدیده اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و هویتی هنوز ترکیه را به عنوان عضو رسمی نپذیرفته و ترکیه را به عنوان یک شریک استراتژیک برگزیده است. در صورت عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا، اتحادیه با سه کشور حساس خاورمیانه یعنی سوریه، عراق و ایران همسایه می‌شود. اتحادیه اروپا در منطقه مدیترانه با کشورهای غیراروپایی مرزهای حساسی دارد. اتحادیه کشورهای حاشیه دریای مدیترانه که به

ابتکار فرانسه و در سال ۲۰۰۸ فعالیت خود را رسمیت بخشید عمدتاً براساس دغدغه‌های امنیتی شکل گرفته است و تصمیم‌گیران اتحادیه اروپا در پی یافتن راه‌حلی برای این معضل هستند که چگونه می‌توان فاصله اتحادیه را با منطقه امنیتی-راهبردی خاورمیانه حفظ کرد.

سه. مدیریت و کنترل بر تنگه‌های استراتژیک

در دنیا بیش از ۱۰۰تنگه و آبراه وجود دارد که کمتر از ۴۰ کیلومتر عرض دارند. بسیاری از این تنگه‌ها رونق چندانی ندارند. شاخص‌هایی مانند تعداد کشتی‌های عبوری، حجم کالاهای نفتی عبوری، راه‌های جایگزین، عوارض جغرافیایی اطراف تنگه، میزان استفاده نظامی و همسایگی با قدرت‌های بزرگ و تجدیدنظر طلب هستند که وزن استراتژیک تنگه‌ها را مشخص می‌کنند. بر این اساس، شش آبراه ممتاز در دنیا وجود دارد که چهار مورد از آنها در خاورمیانه هستند. تنگه‌های جبل‌الطارق، داردانل و بسفر، باب‌المندب و هرمز از جمله آبراه‌های استراتژیک دنیا هستند که در خاورمیانه واقع شده‌اند و از منظر شاخص‌های فوق اهمیت ویژه‌ای دارند؛ بسیاری از بارهای استراتژیک و ادوات حساس (مانند زیردریایی اتمی) از تنگه جبل‌الطارق عبور می‌کنند این تنگه بواسطه عمق ۸۰۰ متری خود برای عبور زیردریایی‌ها اهمیت ویژه‌ای دارد. تنگه باب‌المندب در منطقه‌ای پرآشوب قرار دارد. بسیاری از کشتی‌هایی که از کانال سوئز عبور می‌کنند از باب‌المندب هم می‌گذرند. بسیاری از واردات نفتی اروپا از همین تنگه انجام می‌شود. تنگه هرمز نیز با ۱۸۲ کیلومتر طول و ۳۸ کیلومتر عرض بین دو کشور عمان و ایران واقع شده است. این تنگه، معبر ده‌ها کشتی غول پیکر است که در حال حمل نفت، مواد اولیه یا محصولات وارداتی کشورهای حوزه خلیج فارس هستند. حدود ۹۶٪ از ۱۹میلیون نفت صادراتی کشورهای حوزه خلیج فارس از تنگه هرمز ترانزیت می‌شود (نصری، ۱۳۸۳: ۱۱). طی دهه اخیر مناقشه ایران-غرب در مورد پرونده هسته‌ای ایران، بارها اهمیت تنگه هرمز و پتانسیل استراتژیک و ژئوپلیتیک ایران را در اذهان زنده کرد. بسیاری از استراتژیست‌های جهان بدین خاطر ایران را مهم‌ترین کشور حاشیه

خلیج فارس می‌دانند که نفت فراوان (۱۳۶ میلیارد بشکه) دارد، در منطقه نفت‌خیز (بیش از ۷۰۰ میلیارد بشکه نفت) خلیج فارس واقع شده و کرانه‌های شمالی خلیج‌فارس (۱۲۵۰ کیلومتر) را در اختیار دارد. این مولفه در تحلیل‌های استراتژیک اهمیت شایانی دارند.

چهار-ظهور چین

برآمدن چین و پیامدهای تبدیل آن به یک ابرقدرت جهانی موضوع بحث بسیاری از استراتژیست‌ها و تحلیلگران امنیت بین‌الملل است. جان میر شایمر معتقد است اصلی‌ترین مساله قرن ۲۱، ظهور چین؛ است برای اینکه چنین تحولی بسیاری از معادلات امنیتی جهان را دگرگون خواهد کرد. در حال حاضر حجم کل تولید ناخالص داخلی چین قریب به امریکا و بیش از ژاپن است. مقامات چین قصد دارند تا سال ۲۰۳۰ درآمد سرانه این کشور را به ۶۰۰۰ دلار برسانند و برآورد می‌شود این کشور در سال ۲۰۳۰ به بزرگترین اقتصاد جهان مبدل خواهد شد. ظهور چین در قامت یک ابرقدرت معادلات استراتژیک حاکم بر خلیج‌فارس را هم متاثر خواهد ساخت؛ نیازهای انرژیک چین (روزانه سه میلیون بشکه نفت) به منابع نفتی خلیج فارس و نیز دغدغه‌های این کشور نسبت به نقش امریکا در منطقه، چین را در امنیت خلیج فارس درگیر خواهد ساخت. چینی‌ها با توجه به چشم‌انداز آتی اقتصاد و امنیت خود نیروی ویژه‌ای بنام نیروی دریایی آبهای نیلگون (blue Water) تاسیس کرده‌اند که هدف و وظیفه آن حفظ امنیت خطوط و حامل‌های انتقال انرژی به چین است. ممکن است علایق انرژیک چین در منطقه، روابط آن با کشورهای منطقه و نیز ابرقدرت‌های هژمون را متاثر سازد.

پنج. مناقشه بر سر منابع آبی

با گسترش شهرنشینی، صنعت و نیز نیازهای کشاورزی، آب در خاورمیانه به منبعی کمیاب و استراتژیک مبدل می‌شود. علاوه بر این به دلیل آب و هوای خشک و نیمه بیابانی اکثر کشورهای

خاورمیانه، آب به منبعی برای مجادله و حتی بحران بین کشورهای تبدیل شده است. بسیاری از رودخانه‌های خاورمیانه از کشورهای مختلفی عبور می‌کنند و سپس به دریا (مثلاً خلیج فارس) می‌ریزند.

کشورهایی که از منابع نفتی محرومند نسبت به منابع آبی خود حساس‌ترند. در دهه ۱۹۸۰ مقامات ترکیه اعلام کردند با احداث سدهای بزرگ در مسیر رودخانه‌های کشور، دِبی فرات را محدود خواهند کرد. همچنین محدودیت‌هایی که افغانستان در مسیر هیرمند بوجود آورده، جریان آب به جنوب شرق ایران را نگران‌کننده ساخته است. درگیری‌های اسراییل با سوریه تا حد زیادی متاثر از منابع آبی است که در بلندی‌های جولان نهفته است. همچنین سدسازی ایران در غرب کشور اعتراض تلویحی مقامات عراقی (به دلیل کاهش مخزن آب سد دربندیخان) را موجب شده است. موضوع آب شیرین به حدی جدی بوده که بعضی کشورها از جمله ترکیه و ایران پروژه صدور آب به کشورهای حاشیه خلیج فارس را در دستور کار قرار داده و درصدد استفاده تجاری-اقتصادی از آب برآمده‌اند. بر این اساس، طبق رهیافت امنیتی-راهبردی، کشورهای منطقه خاورمیانه به سه دسته تقسیم می‌شوند:

کشورهای غنی مانند ترکیه

کشورهای آسیب‌پذیر مانند ایران

کشورهای ضعیف یا تشنه مانند عربستان سعودی و ممالک حاشیه جنوب خلیج‌فارس

گفتنی است ضعف و قوت کشورها در زمینه منابع (جوششی-بارشی) آب، به میزان مصرف آب در زمینه شرب، صنعت و کشاوزی بستگی دارد. یعنی کشور آسیب‌پذیر و فقیر کشوری است که میزان متوسط بارش سالیانه آن پایین (زیر ۱۰۰میلی‌متر) ولی ضریب رشد استفاده از آب رو به رشد است. اسراییل و ایران در زمینه منابع و انرژی آبی در شرایط آسیب‌پذیر به سر می‌برند. در چنین شرایطی است که تلاش اتیوپی و سودان برای منحرف کردن آب نیل، عکس‌العمل شدید مقامات مصر را موجب شد برای اینکه حیات مصریها بر اساس آب نیل استوار است.

شش. دسترسی به سلاح‌های کشتار جمعی

در رهیافت راهبردی-امنیتی استقلال ملی و استحکامات نگهبانی از خودیاری اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. در پرتو این تحلیل، دسترسی به ابزارهای بازدارنده نظیر سلاح‌های کشتار جمعی ابزار موثری برای نیل به استقلال و دفاع از تمامیت ارضی به شمار می‌آید. در تحلیل امنیتی-راهبردی وابستگی متقابل اقتصادی یا پیوند ارزشی (مطابق نظریه صلح دموکراتیک) اهمیت چندانی ندارد و کشور قوی کشوری است که به طور موثر، سریع و قاطع بتواند تهدیدات بالقوه را شناسایی و عنصر تهدیدکننده را از اقدام خود منصرف، مردد یا پشیمان سازد.

دولت‌های خاورمیانه به دلیل پیشینه استعمارزدگی معمولاً علاقه وافری به استقلال ملی دارند، علاوه بر این سطح متوسط و پایین زندگی، دولت را به مهم‌ترین و یگانه کارگزار توسعه تبدیل کرده است و دولت‌ها عهده‌دار پروژه‌های بسیار سنگین و ایده‌آلی در زمینه رشد و توسعه ملی هستند. فشارهای ناشی از پیوند متقابل و جهانی شدن از یکسو و علاقه و خواست ملی برای استقلال از سوی دیگر دولت‌های منطقه را به تعبیر فرد هالیدی در معرض همگرایی و واگرایی قرار داده است (احتشامی، ۲۰۰۷: ۶۲) در پناه چنین فضایی است که فعالیت‌های هسته‌ای ایران موجب صف‌آرایی بین‌المللی در قبال این کشور شده است. رهبران ایران با تامل در تحولات دو قرن اخیر، استقلال را بر پیوند با کانون‌های بین‌المللی قدرت ترجیح داده و در صدد تضمین امنیت ملی کشور هستند و ابزار نیل به این هدف را نیز عدم وابستگی به صادرات یک محصول یا نداشتن هراس از یک حمله می‌دانند. بر این اساس فعالیت و برنامه‌های هسته‌ای ایران کلید خورده است اما حساسیت‌های هماهنگ بین‌المللی و منطقه‌ای به پرونده هسته‌ای ایران سبب پیچیدگی یک امر متعارف گردیده است. غربی‌ها و نیز بعضی قدرت‌های منطقه‌ای به دلیل نگاه راهبردی-امنیتی به تحولات منطقه حاضر به قبول تغییر در معادلات فعلی نیستند. عموم مطالعات انجام شده در این رهیافت (امنیتی-راهبردی) به آسیب‌پذیری‌ها و تهدیدات عینی و سخت نظر دارند. آلاسدایر درایدل و جرالد اچ.بلیک در جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا (تهران: ۱۳۷۴) از این

منظر به تحولات خاورمیانه نگاه کرده‌اند. همچنین انوشیروان احتشامی در کتاب جهانی شدن و ژئوپلتیک در خاورمیانه: بازی‌های قدیمی و قواعد جدید تحولات خاورمیانه را در قالب رهیافت امنیتی-راهبردی بررسی کرده است. از نگاه احتشامی اهمیت خاورمیانه در این است که منبع تهدیدات متنوع و دارای منابع جذابی است، بنظر او آنچه در خاورمیانه اهمیت دارد عبارت است از سیاست حکام و نیز تدابیر مشتریان برای مدیریت استفاده از منابع و انرژی‌های منطقه و کنترل نیروهای مخالف (احتشامی: ۲۰۰۷). در بررسی احتشامی برداشت نخبگان، الزامات فرهنگی و هویت و یا فرهنگ سیاسی اهمیت مستقلی ندارند بلکه منطقه میدانی است برای مشاهده یک بازی قدیمی که بازیگران و فرمول جدیدی دارد.

۴. رهیافت اقتصاد سیاسی

در رهیافت اقتصاد سیاسی، مفهوم اقتصاد و جهت‌گیری اقتصادی، یک فرایند سیاسی به شمار می‌آید و توسعه و امنیت به مثابه یک انتخاب سیاسی و متاثر از سازمان اجتماعی، فرهنگ و شرایط اجتماعی-تاریخی قلمداد می‌شود. وجه تمایز این رهیافت از رهیافت فرهنگ سیاسی این است که در رهیافت فرهنگ سیاسی به بافتار و باور جامعه توجه می‌شود در حالیکه در رهیافت اقتصاد سیاسی به نقش انتخاب سیاسی و اراده و مهارت سیاستگذاران حکومتی تمرکز می‌شود. از اینرو در رهیافت اقتصاد سیاسی پیوند عمیقی بین منابع اقتصادی و مراجع سیاسی وجود دارد و در این ارتباط دوجانبه، اصل تصمیم و انتخاب سیاسی است که اهمیت بیشتری دارد. به عبارت دیگر در این رهیافت، کارگزاران سیاسی بر مناصب و محافل اقتصادی مقدم و مسلط هستند و به جای آنکه ثروت اقتصادی منجر به قدرت سیاسی شود این قدرت سیاسی است که رهبری و مدیریت تولید و توزیع ثروت را عهده‌دار است. به تعبیر جیمزبیل، در دو منطقه خاورمیانه و اروپای غربی، معادله قدرت-ثروت متفاوت است؛ بدین معنا که در کشورهای صنعتی اتحادیه‌ها و کارتل‌های اقتصادی نقش نافذ و اثربخشی در توزیع قدرت دارند در حالیکه در خاورمیانه،

کارگزاران سیاسی هستند که جهت و الگوی اقتصادی را رقم می‌زنند و این قدرت است که منجر به ثروت می‌شود نه برعکس (جیمز بیل، ۱۳۷۳: ۱۰۲) با این توضیح ویژگی‌های اصلی رهیافت اقتصاد سیاسی را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

یک. چندسببی دیدن تحولات

در رهیافت روانشناختی عمدتاً و در بعضی موارد بطور انحصاری روی افکار و امیال اشخاص تمرکز می‌شود و به عوامل شکل‌دهنده به شخصیت افرادِ مهم پرداخته نمی‌شود. همچنین در رهیافت فرهنگ سیاسی معمولاً به بنیان‌های اقتصادی و مادی فرهنگ پرداخته نمی‌شود. این در حالی است که در رهیافت مطالعاتی اقتصاد سیاسی، هم بر وجوه اقتصادی رفتار سیاسی پرداخته می‌شود و هم به خاستگاه سیاسی توزیع عایدات. یکی از آفات خاورمیانه پژوهی این بوده است که بسیاری از محققان بصورت تک ساحتی و تک سببی به تحلیل مسائل منطقه پرداخته‌اند؛ به عنوان مثال غالب مطالعاتی که طبق نگرش مارکسیستی به بررسی امور خاورمیانه پرداخته‌اند تشکیل نشدن بورژوازی داخلی و امپریالیسم را منشاء عقب‌ماندگی برشمرده‌اند. اصولاً در تحلیل چپ‌گرایانه از تحولات خاورمیانه، پویش‌های اجتماعی و مناسبات طبقاتی همه کاره‌اند و سمت و سوی کلان جوامع تابعی از روابط تولید و مناسبات طبقاتی است. در این قبیل نگرش‌ها، نبوغ نخبگان و تعامل بین دو کانون اساسی سیاست یعنی حکومت-اقتصاد نادیده گرفته می‌شود.

دو. تحول‌گرایی به جای توجیه‌گرایی

یکی از خصایص رهیافت اقتصاد سیاسی، انتقادی و رهایی‌بخش بودن آن است. رهیافت‌های دیگر یا نمی‌خواهند (مانند رهیافت روانشناختی) و یا نمی‌توانند (مانند رهیافت فرهنگ سیاسی)، منادی تغییر و رهایی باشند. به عنوان مثال رهیافت روانشناختی یک رهیافت پسینی است یعنی با بررسی یک شخصیت یا اندیشه تثبیت شده به کشف ریشه‌ها و شیوه‌های رفتارها و تصمیمات

می‌پردازد. در رهیافت فرهنگ سیاسی، محقق حتی اگر بخواهد هم، قادر به تغییر فرهنگ جایگیر شده و رسوب یافته، نمی‌باشد. فرهنگ سیاسی ملل امری نیست که یکباره و بصورت ضربتی شکل گرفته باشد. بنابراین رهیافت فرهنگ سیاسی قادر به تغییر وضع موجود نمی‌باشد. اما رهیافت اقتصاد سیاسی به اقتضای ماهیت و امتیاز ویژه علوم انسانی در پی توجیه و تعمیم نیست بلکه درصدد درک، تمهید و توصیه تغییر در وضع جاری است.

سه. توسعه محوری به جای کشمکش کاوی

دغدغه اصلی رهیافت اقتصاد سیاسی، چند و چون توسعه است. بسیاری از مطالعات انجام شده در خصوص خاورمیانه به تشریح ریشه‌ی جنگ‌های داخلی-خارجی کشورها پرداخته‌اند. در مطالعات مزبور خاورمیانه همواره کانون بحران است و مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی (نظیر اقتصاد مبتنی بر نفت)، سیاسی (مانند تضاد برداشت نخبگان سیاسی) و فرهنگی (مانند ترور مخالفان) باعث شده‌اند خاورمیانه همواره آبستن حوادث خشونت‌بار باشد. رهیافت اقتصاد سیاسی رفتارهای خودسرانه و یک‌جانبه رهبران سیاسی را ناشی از عدم توسعه اقتصادی می‌داند و بر این باور است که توسعه همه جانبه می‌تواند ضمن ارتقای سطح زندگی شهروندان، دولتها را به سمت اتخاذ حرکت‌های صلح‌آمیز سوق دهد. بر این اساس توسعه و کشمکش ضد هم هستند و به دلیل رونق و تسلط بحران و کشمکش در خاورمیانه، این منطقه توسعه پایدار را تجربه نکرده است (رایت، ۲۰۰۲: ۵۵).

پیوند و وابستگی اقتصادی متقابل از جمله نکات بسیار مهمی است که زمینه‌ساز صلح و مانع جنگ و خونریزی می‌شود. تامل در آمارهای دو دهه اخیر (پس از سال ۱۹۹۰) نشان می‌دهد کشورهای قدرتمند خاورمیانه آنهایی بوده‌اند که بخش اعظم مبادلات آنها با خارج از منطقه صورت گرفته است. به عنوان مثال فقط هشت درصد مبادلات عربستان سعودی، با کشورهای عرب منطقه است، این میزان در مورد مصر یک و در مورد الجزایر فقط دو درصد است. اما

کشورهای ضعیفی چون سومالی و جیبوتی وابستگی بیشتری به کشورهای منطقه دارند. حدود ۸۱ درصد مبادلات سومالی و ۶۱ درصد مبادلات جیبوتی با کشورهای عرب خاورمیانه است. از منظر اقتصاد سیاسی این عدم توازن منبع بحران است. (احتشامی، ۲۰۰۷: ۷۳). از آنجا که بازار محصولات صادراتی خاورمیانه در خارج از منطقه است و مایحتاج خاورمیانه از خارج منطقه تأمین می‌شود، این امر به خودی خود موجب بین‌المللی شدن خاورمیانه گردیده است. امنیت و ثبات در منطقه‌ای رخ می‌نماید که واحدهای سیاسی مکمل اقتصادی-تجاری هم باشند و پیوند اقتصادی مانع نزاع سیاسی شود. مانند مورد اتحادیه اروپا که جنگ و بحران موانع و عوارض گوناگون قانونی و اقتصادی دارد.

یکی از محققان سرشناس که از منظر اقتصاد سیاسی و با نظر داشت سه ویژگی فوق (چند سببی دیدن تحولات، آهنگ انتقادی و توسعه محوری) به تحلیل سیاست و حکومت در خاورمیانه پرداخته، جیاکومو لوسیانی است که آثار متعددی در اقتصاد سیاسی کشورهای خاورمیانه نگاشته است. لوسیانی در مقاله‌ای با عنوان «نفت و اقتصاد سیاسی در روابط بین‌المللی خاورمیانه» (فاوست، ۲۰۰۵: ۷۹) این ایده را طرح می‌کند که نفت (به عنوان متاعی اقتصادی) هم عنصر مرکزی سیاست داخلی و هم موضوع محوری روابط بین‌الملل کشورهای خاورمیانه است. به عقیده وی نفت موجب شده است دولت در داخل کشور به بازیگری مسلط تبدیل شود، در حوزه فراملی نیز نفت سبب شده است کشورهای خارجی به منطقه خاورمیانه به منزله یک پمپ بنزین نگاه کنند. لوسیانی نتیجه می‌گیرد «نفت توازن سیاسی داخلی و نیز روابط بین‌الملل کشورهای خاورمیانه را متاثر ساخته است؛ بدین معنا که برخورداری کشور از عایدات لایزال و چشمگیر نفت، دولت را از جامعه (مدنی) بی‌نیاز و در نتیجه اقتدارطلب می‌سازد، در سطح منطقه‌ای هم منابع نفتی باعث موازنه بین قدرت‌ها می‌شود و بالاخره در سطح بین‌المللی، رفتار قدرت‌های خارجی نسبت به قدرت‌های نفتی خاورمیانه متحول می‌گردد.» (فاوست، ۲۰۰۵: ۱۰۰) لوسیانی بر همین اساس گرایش دولت رانتیر به دموکراسی را فقط در شرایط بحران مالی میسر می‌داند. به عقیده او

دولت رانتیر به محض خالی دیدن خزانه، غبار روزنه مالیات را برمی‌گیرد و از آنجا به جامعه نگاه می‌کند و این یعنی گرایش به دموکراسی (لوسیانی، ۱۳۷۴: ۴۲۳).

احمد اشرف و علی بنو عزیزی هم، انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ را از منظر اقتصاد سیاسی بررسی کرده‌اند. آن دو در کتابی با عنوان طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران (۱۳۸۷) به توضیح نقش طبقات اجتماعی در تحولات سیاسی ایران پرداخته‌اند.

احمداشرف پیش از این در مقاله‌ای با عنوان «موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران» که در سال ۱۹۷۰ منتشر شد با استفاده از همین رهیافت اقتصاد سیاسی، علل توسعه نیافتگی بورژوازی در ایران را به سه مورد دولت متمرکز، گروه‌های عشایری و قومی و نقش استعمار خارجی نسبت داده بود. اشرف و بنو عزیزی در کتاب اخیر (طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران) به نقش طبقات مختلفی چون بازاریان، طبقه متوسط، روشنفکران و روحانیان در انقلاب اسلامی پرداخته‌اند. یکی از مقالات آن دو «اتحاد بازار و روحانیت» است که به شرح «بنیان اجتماعی شورش‌ها و انقلاب‌ها» پرداخته است. اشرف و بنو عزیزی با توضیح مناسبات جاری بین قدرت سیاسی و ثروت اقتصادی، تحولات ایران در قرن بیستم را با تمرکز بر مناسبات طبقات، توضیح می‌دهند. به نوشته آنها «بازار، منبعی برای درآمدهای مالیاتی، حقوق گمرکی، عوارض راه، اعتبار و خدمت بی‌مزد و مواجب برای اشراف سیاسی و نظامی بود و در مقابل، برجستگان دولتی نیز با حمایت و بطور کلی با اجرای عدالت به آنان خدمت می‌کردند. در حالیکه فعالیت‌های روزانه بازار در خصوص کیفیت محصولات و کالاهای تجاری و نیز عادلانه بودن قیمت و دقیق بودن اوزان زیر نظارت دولت بود، با این حال دولت بواسطه رییس التجار و ریش سفیدان اصناف بر بازاریان بطور جمعی نظارت می‌کرد. علاوه بر این روسای بازار از طریق رییس بلدین به حاکم شهر مرتب می‌شدند، منتهی این دو کارگزار دولتی نقش‌های دوگانه معتمد بازار (و در مورد رییس بلدیه نقش معتمد محله‌های شهر) و نیز گماشته دولت را ایفا می‌کردند.» (اشرف و بنو عزیزی، ۱۳۸۷: ۱۲۲ و ۱۲۳).

همانگونه که دیده می‌شود پژوهش اشرف، بنو عزیزی و لوسیانی هر دو به تعامل سیاست-اقتصاد متمرکز هستند؛ با این تفاوت که لوسیانی دولت و تحولات آن بوسیله عایدات نفتی را برجسته می‌کند ولی پژوهش اشرف و بنو عزیزی به بررسی از پایین به بالا گرایش دارد و نه برعکس.

شاید بتوان پژوهش محمدعلی (همایون) کاتوزیان را ترکیبی از دو پژوهش اخیر تلقی کرد؛ کاتوزیان در «اقتصاد سیاسی ایران» (۱۳۷۲) و نیز در «دولت و جامعه در ایران» (۱۳۷۹) بر این عقیده است که:

یک- مناسبات دولت-طبقه در ایران متفاوت از اروپا بود؛ در ایران هم مثل اروپا طبقاتی وجود داشت ولی در اینجا طبقات مستقل از دولت حقوقی نداشتند، جایگاه طبقاتی افراد به سرعت تغییر می‌کرد و توفیق و غلبه یک شورش برای مشروعیت شورشیان کافی بود. اما در اروپا جایگاه طبقه و طبقات مشخص بود، اروپا طبقه محور بود ولی ایران دولت محور.

دو- در ایران طبقات وابسته به دولت بودند و هرچه طبقه اجتماعی جایگاه بالاتری داشت به دولت وابسته‌تر بود.

سه- در ایران، قانون به معنای ضوابط اعمال قدرت در کار نبود، از آنجا که حقی نبود سیاست و قانونی هم وجود نداشت.

چهار- تاریخ ایران شاهد ناپیوستگی و گسست‌های مکرر و اساسی بوده است و نهادهای اجتماعی قوی و با دوام، عمر کمی داشت.

پنج- جامعه همواره با بحران جانشینی شاه مواجه بود و موضوع مشروعیت همواره یک معضل بود.

شش- جامعه از دستگاه قضایی مستقل و مقتدر محروم بود و به همین خاطر به میانجیگری واسطه‌ها، بست‌نشینی و تضرع روی می‌آورد.

هفت- تاریخ ایران همواره شاهد شورش‌های گسترده و پی در پی و موسمی بود.

هشت- مدار بسته ناامنی-استبداد و استبداد-ناامنی همواره در کشور وجود و جریان داشت.

کاتوزیان در آخرین اثر خود یعنی تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران (۱۳۸۵)

خصایص فوق را در قالب یک پارادایم (پارادایم حکومت خودکامه) ارائه می‌کند و مناسبات جامعه-دولت و اقتصاد-سیاست را نه در چارچوب حکومت مطلقه یا استبدادی که بر اساس حکومت خودکامه توضیح داده است (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲۴).

همانگونه که دیده می‌شود تحلیل‌های کاتوزیان، هم انتقادی است، هم تحول محور و هم چندسببی. او اساساً به تربیت نخبگان نمی‌پردازد و فرهنگ سیاسی را برساختهٔ مناسبات طبقات با دولت می‌شمارد.

جان واتربری و آ.ریچاردز در پژوهشی با عنوان اقتصاد سیاسی خاورمیانه به توضیح تصمیمات کلان منتج به توزیع ثروت و تاثیرات سیاسی تصمیمات اقتصادی دولت‌های خاورمیانه پرداخته‌اند (۱۹۹۰). سخن مرکزی واتربری و ریچاردز این است که دولت‌ها در خاورمیانه اصلی‌ترین مرجع اتخاذ تصمیمات عمومی هستند، آنها با تصمیم خود میزان و نوع توزیع منابع را مشخص می‌کنند و نتیجه این قسم توزیع منابع، بر خود دولت‌های منطقه تاثیر می‌گذارد. در همین راستا واتربری نقش جریان‌ها و گروه‌های صاحب قدرت را برجسته می‌بیند و این سوال را طرح می‌کند که آیا در غیاب دموکرات‌های متعهد به موازین دموکراسی، گذر دموکراتیک به توسعه پایدار میسر است؟ او در پاسخ به این پرسش رهیافت‌های فرهنگ سیاسی و روانشناسی را هم به کمک می‌گیرد و تصریح می‌کند که بافتار طبقاتی یا نزدیکی به طبقه متوسط، میزان سواد، شهرنشینی و شخصیت دموکراتیک نقش زیادی در گذر به دموکراسی پایدار ایفا می‌کند (غسان سلامه، ۱۹۹۹: ۲۵).

همانگونه که دیده می‌شود رهیافت اقتصاد سیاسی عموماً در مورد کشورهایی آزمون می‌شود که مایه و استعداد گذر به دموکراسی را دارا هستند. بعضی کشورهای خاورمیانه از جمله ایران ویژگی‌هایی دارند که آنها را از سقوط به توتالیتاریسم محفوظ می‌دارد. تنوع مراجع قدرت وجود نهادهای استبدادگریز، فرهنگ سیاسی پویا، تنوع هویتی و تعداد و تحرک جمعیت از جمله مواردی هستند که مانع تثبیت استبداد و خودکامگی حکومت می‌شوند. بدیهی است که در چنین کشورهایی نمی‌توان همه تحولات را به اراده، تربیت، شخصیت و مهارت یک نفر یا تعدادی قلیلی

نخبه حاکم فروکاست. بخش قابل توجهی از تصمیمات راهبردی این قبیل کشورهای توسعه‌پذیر در جریان تعامل بین کانون‌های قدرت و ثروت اتخاذ می‌شود. هرگاه این دوقطب (قدرت-ثروت) موفق به جذب یا طرد اهل فرهنگ می‌شوند امکان توتالیتاریسم افزایش می‌یابد ولی هرگاه اهل فرهنگ موفق می‌شوند موازنه بین آن دو را حفظ کنند گذر به ارزش‌های دمکراتیک ممکن می‌شود. اینجاست که ضعف رهیافت اقتصاد سیاسی خودنمایی می‌کند. در این رهیافت به نقش کانون‌های تولید معرفت پرداخته نمی‌شود. این رهیافت چهره جدید و پیچیده قدرت را که مولد نوع خاصی از مقاومت و نافرمانی است، جدی نمی‌بیند و آن را نادیده می‌گیرد.

۵. رهیافت شناختی-فکری

رهیافت شناختی-فکری به مقوله‌شناسی، جریان شناسی و متفکرشناسی می‌پردازد. به عنوان مثال حمید عنایت در اندیشه سیاسی در اسلام معاصر (۱۳۷۶) به مقولات مهمی چون خلافت، امامت، شهادت و تسنن و تشیع به عنوان مقولات و مفاهیم کلیدی جامعه می‌پردازد و مقوله‌شناسی می‌کند. از نگاه عنایت برای تشریح روندهای شناختی-فکری می‌توان به بررسی مفاهیم و مقولات اساسی پرداخت و اندیشمندان را بر اساس مواضع‌شان دسته‌بندی کرد. عنایت در کتاب دیگرش، اندیشه سیاسی در جهان عرب (۱۳۷۰) جریان‌شناسی می‌کند و با تقسیم جریانات فکری اعراب به سه جریان پیروان تمدن عرب (ص ۲۷)، پیروان تجدد فکر دینی (ص ۷۷) و طرفداران وطن‌پرستی (ص ۱۹۵)، جریان‌شناسی می‌کند، دقیقاً مشابه همان کار را مجید خدوری در گرایش‌های سیاسی در جهان عرب (۱۳۶۹) کرده است. کتاب آلبرت حورانی با عنوان اندیشه عربی در دوران لیبرال (۱۹۸۲) نمونه‌ای از متفکرشناسی است که به شرح و بررسی اندیشه‌های متفکران عرب در دوران معاصر اختصاص دارد.

آثار فوق همگی در ذیل رهیافت شناختی-فکری قرار می‌گیرند که دغدغه‌اش فهم ریشه‌های انتزاعی تحولات جاری و پیش‌رو است. اهمیت رهیافت شناختی-فکری در این است که عرصه

فکر و ذهن را مورد کاوش قرار می‌دهد و تحولات عینی را تجلی آن باورهای ذهنی می‌شمارد. در این رهیافت واژگانی چون نفت، اسلام، عرب، غرب، امت، اسراییل، تمدن و وطن، عقبه معنای پیچیده‌ای دارند. در علم سیاست، افراد معدودی هستند که تحولات را از منظری شناختی-فکری وارد می‌کنند. برای اینکه اولاً این رهیافت بسیار دشوار و خسته‌کننده است و به همین خاطر مشتاقان اندکی دارد. به عنوان نمونه پیروزی اسراییل در جنگ ۱۹۶۷ و یا عدم پیروزی آن در جنگ ۳۳ روزه لبنان را می‌توان خیلی سهل و سریع به عوامل ملموسی چون نیرو، عوارض زمین و روحیه رزمندگان نسبت داد، اما در رهیافت شناختی-فکری به مقولات بسیار عمیق‌تری پرداخته می‌شود، مقولاتی که ممکن است شکست را نوعی پیروزی لحاظ کند و برعکس. ثانیاً رهیافت شناختی-فکری، رهیافتی بین رشته‌ای است و از طیف وسیعی از اطلاعات تاریخی، جغرافیایی، روانشناختی و سیاسی بهره می‌گیرد. فواد عجمی از همین منظر است که اتحاد عربی را پروژه‌ای مرده و غیرقابل احیا می‌شمارد و مثلاً هابرماس از حادثه ۱۱ سپتامبر به عنوان عکس‌العملی قابل درک از سوی مسلمانان نام می‌برد. ثالثاً رهیافت شناختی-فکری با مرور و متراکم ساختن (کمپرس) رویدادها یک نظریه به دست می‌دهد و دوباره رویدادهای بعدی را با همان نظریه توضیح می‌دهد. بنابراین در این رهیافت صرفاً بر نظریه انتزاعی یا یک رویداد عینی بسنده نمی‌شود، بلکه ترکیب معقول و قابل فهم آن دو مدنظر است که البته چنین ترکیبی در توان و تمایل عده قلیلی است.

رهیافت شناختی-فکری در جستجوی درک تلقی دیگران و ارزیابی تلقی خود از امور زمانه است. پرسش اصلی در رهیافت شناختی-فکری این است که چرا ممالک مسلمان خاورمیانه در مقایسه با ممالک مسیحی دچار افول شدند. این پرسش هنگامی طرح شد که سلطان نشین عثمانی پس از حدود ۲۰۰سال تولید و سروری، مجبور شد از فتح وین منصرف شود. در سال ۱۳۶۱ میلادی سپاه عثمانی پس از محاصره طولانی وین مجبور به عقب‌نشینی شد و بسیاری از سرزمین‌هایی را که زمانی در شمول دارالاسلام بودند به غیرمسلمانان واگذار کرد. سپاه عثمانی

درصورت فتح وین می‌توانست پیروزی دو سده قبل یعنی فتح قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ را جشن بگیرد. سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۵۳ پس از ۵۱ سال محاصره قسطنطنیه را گشود و دستور داد در این شهر صدای اذان سردهند و نماز به پا دارند. اما همان امپراطوری دو قرن بعد بواسطه بعضی بحران‌های داخلی و تحولات خارجی مجبور شد در سال ۱۶۹۹ پیمان کارلوویتس را امضا کند. به تعبیر برنارد لوییس «شکست دوم عثمانی در محاصره وین، بسیار مهم و دقیق بود. اتریشی‌ها و متحدین آنها به سرعت به طرف سرزمین‌های عثمانی در مجارستان، یونان و سواحل دریای سیاه پیشروی کردند و پیروزی‌های اتریش... برشکست ترکان نقطه پایانی گذاشت (رجایی، ۱۳۸۰: ۵).

امپراطوری عثمانی که در باب عالی گرفتارِ «افراد بی‌دین، بی‌ایمان، متقلب و حقه‌باز» شده بود در خارج از مرزهای خود تحولات نوینی به چشم دید در همین حال روسیه روزبروز قوی می‌شد، کشتیرانی از پیرامون آفریقا رونق می‌گرفت و عثمانی اهمیت ترانزیتی خود را از دست می‌داد. در نتیجه تداوم انحطاط عثمانی، ناپلئون به مصر حمله‌ور شد و در سال ۱۷۹۸ (لغایت ۱۸۰۱) این استان مهم عثمانی را به تصرف خود درآورد. این فشارها به اضافه برآمدن محمدعلی پاشا (در سال ۱۸۰۲) در مصر، وهابیون در عربستان، مهدویت در سودان و سنوسی ادریسی در لیبی این پرسش شناختی-فکری را پیش آورد که برای مقابله با موج عقب‌ماندگی و فروپاشی چه باید کرد. همزمان با قیام محمدعلی پاشا در مصر، ایرانیان هم اسیر عظمت‌خواهی و توسعه‌طلبی روس‌ها شده بودند. ایران هم بسان امپراطوری عثمانی در تولید فکر و نیز در رقابت با رقبای خارجی درمانده بود. شاهان قاجار آگاهی درستی از منطق تحولات خارجی نداشتند، فساد و تباهی دربار را فراگرفته بود و تسلط سلطان بر استان‌ها در حداقل بود. در این اثنا، روس‌ها در نیمه اول قرن ۱۹، دو جنگ مهیب علیه ایران ترتیب دادند و طی قراردادهای گلستان و ترکمانچای، هفده شهر ایران را به روسیه ضمیمه کردند. عباس میرزای ولیعهد پس از تجربه این شکست این پرسش دوران‌ساز را طرح می‌کند: راه پیشرفت و پیروزی غرب و علت زوال و ناکامی ایرانیان مسلمان که

در مشرق زودتر از اروپاییان طلوع خورشید را درک می‌کنند چیست؟!

در پاسخ به پرسش کلیدی فوق نحله‌ها و جنبش‌های متعددی سربرآوردند: شناخت و برداشت عده‌ای این بود که دوری از غرب و محصور ماندن در قید و بند سنت و رسوم محلی سبب شکست‌های پی در پی مسلمانان (عثمانی و ایران) شده است. رفاعه رافع طهطاوی، شبلی شمیل، خیرالدین پاشا، طه حسین و سیدحسن تقی‌زاده از جمله کسانی بودند که با اختلافات اندکی خواهان پذیرش منش و عقلانیت و فرآورده‌های غربی بودند و آن را سبب نجات از انحطاط می‌دانستند. از دید اینان، اخذ و توسعه خرد تکنولوژیک غرب تنها راه رهایی ممالک اسلامی از انحطاط و زوال است.

گرایش دیگری که در قالب رهیافت شناختی-فکری اهمیت برجسته‌ای دارد گرایش ناسیونالیستی است. در پی جنگ جهانی اول و رقابت‌های سیاسی پس از آن سه موج مهم ناسیونالیستی در خاورمیانه پدیدار شد: ناسیونالیسم ترکی، ناسیونالیسم عربی و ناسیونالیسم ایرانی هر کدام بخش مهمی از خاورمیانه را دربرگرفتند. این گرایش‌ها ریشه‌های درازآهنگی داشتند اما هر یک در قرن بیستم به تکریم و تقدیس ممیزات خود پرداختند و زبان و تاریخ و فرهنگ خود را از بقیه متمایز نمودند. عبدالرحمن کواکبی، نجیب عازوری، عبدالرحمن البزاز و ساطع الحصری از ضرورت دوری از غرب و تمرکز روی ارزش‌های عربی سخن راندند. تجلی عینی این افکار، ناسیونالیسم سوسیالیستی ناصر و ناسیونالیسم بعثی (در عراق و سوریه) بود که در پی برآمدن فاشیسم و نازیسم در آلمان و نیز ظهور اسراییل در مرکز معنوی خاورمیانه (بیت‌المقدس)، گوی سبقت را از غرب‌گرایان ربودند. این جریان یک نقطه قوت دیگر هم داشت و آن عبارت بود از بحران تصویر غربی‌ها در نزد ملل جهان سوم. در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم موجی از استعمارستیزی و استقلال طلبی ممالک جهان سوم را درنوردید و رهبران نهضت‌های آزادی‌بخش تمام رنج و محنت‌های خاورمیانه و جهان سوم را به غرب و غرب‌گرایان نسبت دادند. اوج این موج «سازمان کشورهای غیرمتعهد» بود که توسط رهبران وقت کشورهای مصر، اندونزی، یوگسلاوی

و هند تشکیل گردید. طی این سال‌ها، اسراییل میراث شوم غرب در خاورمیانه لقب گرفت و مبارزه با آن و ریختن اسراییلی‌های متجاوز به دریا (به زبان جمال عبدالناصر)، نخستین اولویت کشورهای عرب خاورمیانه شد. بدیهی است در چنین فضایی، غرب‌گرایی به افول گرایید و ارزش‌های ملی به یک ایدئولوژی فراگیر تبدیل شد.

سومین نحله نیرومند در رهیافت شناختی-فکری، اسلام‌گرایی است که غرب‌گرایی و ناسیونالیسم را از پاسخ به پرسش‌های مسلمانان قاصر دید. پیشگامان این نحله با درک چالش غرب و به یمن رونق آزادی در امپراطوری عثمانی و نیز در پی استفاده از دستگاه‌های چاپ و نشر بر این نکته اجماع داشتند که هضم شدن درغرب و یا طرد غرب، راه چاره نیست و تقدیس و تکفیر ارسطو و گالیله هم دردی از مسلمین دوا نخواهد کرد. سیدجمال‌الدین اسدآبادی، محمد عبده، عبدالرحمن کواکبی (که در عین عرب‌گرایی، از اسلام‌گرایی هم دفاع می‌کند) و محمدرشید رضاپیشگامان این نحله هستند. اینان از ضرورت بر پایی احکام اسلام و تشکیل حکومت اسلامی سخن گفتند. دغدغه مرکزی اینان تاسیس نظامی بود که هم مشروعیت دینی داشته باشد و هم مبتنی بر قانونی روزآمد و عقلایی باشد. جنبش اخوان المسلمین به رهبری حسن‌البنا محصول عینی این تحول شناختی-فکری است که همواره در صدد تحقق طرح جامع اسلامی بوده است. اسلام‌گرایی در خاورمیانه مدتی تحت‌الشعاع رهبری کاریزماتیک ناصر و سیاست‌های پان‌عربیستی وی قرار گرفت اما در پی شکست ناصر در جنگ علیه اسراییل و بویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، روح تازه‌ای یافت.

همانگونه که ملاحظه می‌شود در رهیافت شناختی‌فکری بر وجوه و ریشه‌های انتزاعی و ذهنی تحولات خاورمیانه تاکید می‌رود و انتخاب سیاستگذاران یا فرهنگ سیاسی و بافتار جغرافیایی اهمیت قابل درکی ندارد. طیف وسیعی از نویسندگان و محققان خاورمیانه و غرب در قالب این رهیافت به خاورمیانه‌شناسی پرداخته‌اند. این اندیشمندان به رغم تنوع و تفاوت‌هایی که با هم دارند یک پرسش مشترک دارند و آن این است که «راز پیشرفت غرب و انحطاط مسلمین بویژه

کشورهای خاورمیانه چه بوده است». محققان این رهیافت برای طرح پاسخ به این پرسش روش مشترکی اتخاذ کرده‌اند و آن تاکید بر بنیانهای عقیدتی‌معرفتی تحولات است با این تفاوت که بعضی اندیشمندانِ این نحله، روی عنصر دانش و معرفت تاکید می‌کنند و بعضی دیگر پویش‌های تاریخی و اندیشگی را برجسته می‌سازند. به عنوان مثال ضیاءالدین سردار در شرق‌شناسی (۱۳۸۷) از نسخ تاریخ مسلمانان بوسیله مستشرقان سخن می‌گوید، فریدالعطاس از استعمار تمدن شرق بوسیله علم غربی یاد می‌کند و سید جواد طباطبایی امتناع اندیشه و ناتوانی در درک شکست را مورد تاکید قرار می‌دهد (طباطبایی: ۱۳۸۳). در حوزه اندیشه سیاسی اسلام معاصر حمید عنایت و فرهنگ رجایی از منظر شناختی-فکری به تحلیل تحولات خاورمیانه پرداخته‌اند. آن دو معتقدند سرگردانی سیاسی در خاورمیانه، معلول جدایی عرصه فکر-عمل است، از این منظر دلیل تلاطم‌های شدید و نوسان‌های متعدد در هر دو حوزه فکر و عمل ناشی از جدایی مفرط آن دو است. به گفته فرهنگ رجایی تاریخ معاصر خاورمیانه دو فراز عظیم و نقطه عطف دارد؛ یکی برخورد اولیه جهان اسلام با جهان جدید و دیگری شکست همه‌جانبه اعراب در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ (رجایی، ۱۳۸۱: ۴۵).

۶. رهیافت مجموعه یا بافتار منطقه‌ای

یکی از رهیافت‌های نوینی که خاورمیانه را به شیوه نوینی مورد بحث قرار می‌دهد رهیافت بافتار منطقه‌ای است. این رهیافت توسط باری بوزان و ال ویور و در کتاب مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌المللی (۲۰۰۳) تشریح شده است. به عقیده بوزان و ویور، امنیت بین‌الملل را نه می‌توان بر اساس برداشت‌های ناسیونالیستی-رئالیستی واقع‌گرایان تحلیل کرد و نه بر مبنای آرزوها و برداشت‌های ایده‌الیستی. چرا که تحلیل‌های ناسیونالیستی بسیار دولت محور هستند و کسب و توسعه قدرت و منافع ملی را مفهوم مرکزی سیاست داخلی-خارجی می‌شمارند. در مقابل، تحلیل و مکتب‌های ایده‌الیستی (اعم از بین‌الملل گرایان، محافظه کاران جهان‌گرا و

طرفداران جهانی شدن) غالباً تخیل‌گرا، واقعیت‌گریز و کل‌گرا هستند و امیدهای شعف‌انگیز، آنان را از دیدن واقعیت‌های اِسف‌انگیز باز می‌دارد. به باور بوزان و ویور اولاً پس از فروپاشی شوروی کانون تراکم قدرت در یکی از بلوک‌های جهان از هم پاشید و قدرت آن در مجموعه‌های مختلف منطقه‌ای توزیع شد. هر کدام از این مناطق را می‌توان یک مجموعه یا بافتار منطقه‌ای عنوان کرد. ثانیاً مادی نگری رئالیستی-ناسیونالیستی از یکسو و تخیل‌گرایی ایده‌الیستی از سوی دیگر قادر به درک منطق و مناطق قدرت در جهان نیستند. ثالثاً در فضای فکری حاضر، رهیافت بافتار منطقه‌ای امنیت یا قدرت بهتر از رهیافت‌های دیگر می‌تواند شیوه تکوین امور را توضیح دهد.

بوزان و ویور در رهیافت خود جهان را به شش منطقه مجزا تقسیم نموده‌اند. این شش منطقه عبارتند از:

یک- مجموعه امنیتی آسیا (شامل آسیای جنوب شرقی، آسیای شمال شرق)

دو- مجموعه امنیتی خاورمیانه

سه- مجموعه امنیتی اروپا (شامل ۲۵ کشور عضو اتحادیه اروپا به اضافه روسیه)

چهار- مجموعه امنیتی امریکا شمالی (شامل امریکا-کانادا)

پنج- مجموعه امنیتی امریکای جنوبی

شش- مجموعه امنیتی آفریقا

بوزان و ویور بحران و کشمکش را خصیصه دائمی و پایدار خاورمیانه می‌شمارند (۲۰۰۳: ۱۸۸). به عقیده آن دو ساختار پیچیده خاورمیانه منشاء این بحران‌هاست. برداشت‌های متعارض نخبگان حاکم در کنار زمینه‌های ثابت بحران (از قبیل تنوع جمعیت و اختلافات مرزی) باعث شده‌اند تا خاورمیانه در هر دهه یک جنگ مهیب را تجربه کند. بوزان و ویور معتقدند مشخصه‌های رفتاری کشورهای خاورمیانه (آنها کشورهای شمال آفریقا را در عداد مجموعه امنیتی افریقا لحاظ نمی‌کنند) عبارتند از: ضدیت با صهیونیسم و غرب، اسلام‌گرایی و علایق ناسیونالیستی. به نوشته بوزان و ویور منطقه خاورمیانه در مقایسه با امریکا و اروپا و شرق آسیا فرمول امنیتی متمایزی

دارد. این منطقه در مقابل اراده قدرت‌های بین‌المللی آسیب‌پذیر است و این آسیب‌پذیری معلول شکاف‌های داخل منطقه است تا نبوغ کشورهای غربی. قدرت‌های بین‌المللی به سه طریق می‌توانند تحولات خاورمیانه را دستکاری کنند:

یک- عرضه سلاح و تمهید اقتدار دیپلماتیک برای بعضی قدرت‌های خاورمیانه (مانند حمایت آمریکا از اسراییل)

دو- مداخله غیرمستقیم در اختلافات بین کشورهای خاورمیانه (مانند ممانعت‌های آمریکا در قبال تحرکات منطقه‌ای ایران)

سه- تهدید و عملیات مستقیم علیه ملت‌های خاورمیانه (مانند تصرف اولین کشور عربی- عراق-در سال ۲۰۰۳ به دست آمریکا)

منابع داخلی تنش در کنار اراده و احتیاج غرب سبب شده‌اند منطقه خاورمیانه همواره در کشمکش و بحران باشد. تعارض علایق گوناگون اسلام‌گرایی، ناسیونالیستی، قوم‌گرایی، ضدیت یا غرب و صهیونیسم اضلاع بحران در خاورمیانه را تشکیل می‌دهند که نتیجه آن معما شدن امنیت در منطقه است. به گفته نویسندگان کتاب مناطق و قدرت‌ها، غرب نمی‌تواند به متحد خاورمیانه‌ای خود، بدون آنکه دشمن خود را تقویت نماید، کمک کند. به عنوان مثال غرب نمی‌تواند مثلاً اسراییل یا عراق را به نحوی تقویت نماید که منجر به قوت دشمنانش در منطقه نشود. طبیعی است که تقویت اسراییل به آمریکاستیزی در منطقه منتهی می‌شود و تقویت عراق، موجب نفوذ ایران می‌شود. این در حالی است که امریکا نمی‌تواند اسراییل و عراق را به حال خود رها کند!

با این توضیح و با استناد به کتاب مذکور مولفه‌های رهیافت بافتار منطقه‌ای به شرح ذیل قابل توضیح است؛

یک. محوریت پیوستگی جغرافیایی

مهم‌ترین نکته تعیین‌کننده امنیت در رهیافت حاضر پیوستگی مرزی (سرزمینی) کشورهای

منطقه است. بر این اساس فاصله بین بلوک‌های منطقه‌ای به معنای تغییر منطق صلح و جنگ است. به عبارت دیگر قاعده و تجربه یک بلوک منطقه‌ای را نمی‌توان به مجموعه دیگر بسط و تعمیم داد.

دو. اهمیت هویت

رکن نرم‌افزاری امنیت در این رهیافت، هویت است. در رهیافت ساختار منطقه‌ای، کشورها از عناصر سخت و نرم قدرت برخوردارند. کشورهایی که هویتی دیرپا دارند در مقایسه با کشورهای نوپدید، قدرتی منطقه‌ای به شمار می‌آیند. در واقع ابرقدرت منطقه‌ای کشوری است که از تولید ناخالص بالا و هویتی درازآهنگ برخوردار است.

سه. برآمدن قدرت‌های منطقه‌ای

به باور بوزان و ویور جهان شاهد چهار نوع قدرت است که عبارتند از: ابرقدرت، قدرت بزرگ، قدرت منطقه‌ای و قدرت ضعیف. از دید آنها ابرقدرت معمولاً در اغلب مناطق دنیا نقش و نفوذ دارد مانند امریکا. قدرت بزرگ بخش مهمی از تحولات جهان را رقم می‌زند مانند چین و روسیه. قدرت منطقه‌ای به کشوری گفته می‌شود که از تبار تاریخی و جغرافیای استراتژیک برخوردار است مانند ایران و مصر. قدرت ضعیف هم کشوری است که نوپدید است و توان اقتصادی آن در محدوده ملی است. اولین بار است که آرایش قدرت‌ها در جهان به این شیوه‌ی پویا دسته‌بندی می‌شود و از ظهور قدرت‌های منطقه‌ای و احتمال تقویت آنها به قورت‌های دیگر سخن می‌رود.

چهار. خاستگاه اجتماعی سیاست خارجی

روش تحلیل بوزان و ویور کانستراکتیویستی است. در این روش تحلیل به مفاهیمی چون برداشت ، بین‌الاذهانی بودن وقایع و هویت وجه شایانی می‌شود (نصری، ۱۳۸۶: ۱۲) بر این اساس منافع و رفتار خارجی کشورها تابعی از هویت آنان است.

تأمل در خصایص چهارگانه فوق نشان می‌دهد که رهیافت بافتار منطقه‌ای از منظری بدیع به تحولات خاورمیانه می‌نگرد. این رهیافت به رغم تمام امتیازاتی که دارد از توضیح پایدار تمام تحولات منطقه قاصر است. رهیافت بافتار منطقه‌ای شامل همه کشورهای خاورمیانه نیست و کشور مهمی چون مصر را در منطقه آفریقا و به دور از خاورمیانه لحاظ می‌کند؛ در صورتیکه پیوندهای مصر با خاورمیانه بویژه با بخش عربی منطقه غیرقابل انکار است. علاوه بر این بوزان و ویور بعضی کشورها را در هیچ منطقه‌ای لحاظ نمی‌کنند (مانند افغانستان و مغولستان) و بعضی دیگر را در دو منطقه به شمار می‌آورند (مانند ترکیه). ضمن اینکه در ترکیب بعضی مناطق تردیدهایی جدی وجود دارد (مانند الحاق آسیای مرکزی به منطقه امنیتی اروپا!).

رهیافت بدیل و توضیح‌دهنده: روندهای فکری

تمرکز بر روندهای فکری، ورود به بحث‌های انتزاعی و بی‌ثمر در حل مسائل فوری نیست. روندهای فکری یا Intellectual Trends به کاوش در نظام باورها می‌پردازد و دستگاه‌های تولید و ترویج‌کننده‌ی خشونت و آشتی مورد توجه قرار می دهد. به عنوان یک نمونه ، این رهیافت برای فهم زندگش ایرانیان در دهه چهل یا پنجاه شمسی به جای این که به تحقیق از روی روزنامه ها یا تلویزیون بپردازد کتاب مدیر مدرسه اثر جلال آل احمد را انتخاب و برجسته می‌کند یا فیلم‌های خاصی این دوره را تحلیل می‌کند تا ببیند ایرانیان آن دوران چه دغدغه‌هایی داشته‌اند.یا برای فهم زندگی شهری ایرانیان در دهه ۱۳۹۰، فیلم‌های اصغر فرهادی (جدایی نادر از سیمین و نیز فروشنده) منبع قابل توجهی هستند. متاسفانه این رهیافت از قاموس تحقیقاتی محققان غایب است. به همین خاطر الان منبع دقیق و قابل اتکایی در باب کارگران سوریه، دانشگاهیان عربستان، کشاورزان یا کارمندان عراق، سینمای رژیم اسراییل در اختیار نیست. همینطور مفاهیمی مانند تکفیر، خلافت، هجرت، بیعت، جهاد تهاجمی، عملیات انتحاری برای بسیاری از دانشگاهیان و حتی حوزویان ایران غریب است. خلاصه کردن تحولات اجتماعی در

نگرش‌های سیاسی نخبگان و مجافل رسمی، حجابی بر حوادث می‌کشد و جامعه دانشگاهی نیز از پی حوادث می‌دود. کاوش در خاطرات منتشره از سوی فعالان ، تمرکز بر آثار هنری مانند فیلم‌ها و ژانرهای سینمایی و موسیقی، ضرب‌المثل‌ها و فرهنگ روزمره حامل یخش مهمی از رونده هستند که در رهیافت‌های متعارف غایب بوده‌اند. به طور کلی، روندهای فکری بخاطر پنج خصیصه‌ی زیر، رهیافتی ممتاز و توضیح‌دهنده است:

یک. روندپژوهی فکری بجای این که تحولات فکری (مثلا افکار محمد مقدسی اردنی بعنوان ایدئولوگ داعش) را بخشی از تحولات عادی زمانه ببیند تحولات عادی زمانه را تبلور افکار و اندیشه‌ها می‌بیند.

دو. آثار فکری (مثلا اشعار شفیعی کدکنی در ایران معاصر) کانون تراکم وقایع اصیل هستند و بی‌توجهی به آنها به معنی غفلت از وقایعی شگرف و استراتژیک است.

سه. روندپژوهی فکری بجای سخن کلی و غیرقابل فهم، یک بازه زمانی را انتخاب و روندهای فکری آن بتزه زمانی را با رجوع به فراورده‌های فکری تحقیق می‌کند.

چهار. مهم‌ترین آورده یا نتیجه روندشناسی فکری عبارت است از خودشناسی و فهم نسبت خود با زمانه. در غیاب افکار جاری ، ممکن است درد دیگری را مسئله خود کنیم (مانند علاقه خاص ایرانیان به موضوع تنوع در کانادا و بی‌اعتنایی به تنوع در داخل خود ایران).

پنج. بهسازی اکنون و اجتناب از تکرار اشتباهات تاریخی از رهگذر انباشت تجارب و تشخیص وقایع.

نتیجه‌گیری

تامل در محتوا و روش رهیافت‌های ششگانه و مقایسه آنها با همدیگر نشان می‌دهد که؛

یک. رهیافت روانشناسی سیاسی به دلیل محدود کردن تحولات به خواست و درک نخبگان از فهم فرایند شکل‌گیری امور و نقش منابع فرافردی (نظیر الزامات سیستمی یا منطق تکوینی

یک تصمیم) قاصر است. مهم‌ترین یافته این رهیافت اجتناب از خُلط افراد پرقدرت و عادی است.

دو. رهیافت فرهنگ سیاسی به دلیل توجه به عقبه عقیدتی و بنیان‌های ارزشی رفتارها و عکس‌العمل‌ها استدلال نیرومندی دارد، اما این رهیافت در تبیین ریاضی ایستارها و تعمیم یک الگو به موارد دیگر قابل انتقاد است.

سه. رهیافت اقتصاد سیاسی به دلیل رویکرد انتقادی به امور و نیز توجه به تعامل منابع اقتصادی و ساختارهای سیاسی بسیار ارزشمند است. اما این پرسش مطرح است که آیا رهیافت مزبور در اقتصادهای قوی و ضعیف یا در دولت‌های قوی-ضعیف یک نتیجه را در پی دارد؟ به عنوان نمونه آیا نسبت اقتصاد-سیاست در عربستان سعودی به همان میزان است که در یمن.

چهار. رهیافت امنیتی-راهبردی در تمهید و تشریح بسیاری از مولفه‌های موثر در تکوین و تداوم بحران‌های خاورمیانه بسیار گویاست و مهم‌ترین نقص آن عبارت از بی‌توجهی به ارکان نرم و هوشمند قدرت و نیز تمرکز بیش از اندازه بر عناصر سخت و از پیش موجود است.

پنج. رهیافت شناختی-فکری، نگرشی است بسیار پویا و جذاب که مبانی نظری و انتزاعی رفتارها را شرح می‌دهد. این تامل در خصوص رهیافت شناختی-فکری قابل طرح است که آیا رهیافت مزبور یک تحلیل پسینی از تحولات واقع شده، نیست این رهیافت در خصوص اتفاقات و وقایع فوری چه پاسخی دارد؟

شش. رهیافت بافتار منطقه‌ای دارای دو یافته اساسی در زمینه خاورمیانه شناسی است: تصریح به اعتبار هویت در ظهور قدرت منطقه‌ای و تعمیم ناپذیری فرمول امنیتی یک منطقه به منطقه دیگر. اما این رهیافت کاستی‌های مهم‌تری دارد. این پرسش در قبال رهیافت مزبور قابل طرح است که چگونه می‌توان در منطقه‌ای مانند خاورمیانه، وزن قدرت‌های دخیل فرامنطقه‌ای را نادیده گرفت و از منطق منطقه‌ای امنیت سخن گفت؟ علاوه بر این بوزان و ویور بدین نکته توجه نمی‌کنند که سلسله مراتبی شدن قدرت در سطح منطقه‌ای قدرت‌های کوچک را آسیب‌پذیر و قدرت‌های هژمون را استوارتر می‌سازد و همین امر موجب پناهندگی قدرت ضعیف به قدرت‌های

بزرگ فرامنطقه‌ای می‌شود.

در مجموع می‌توان به فرضیه اصلی پژوهش بازگشت که معطوف و متمرکز بر دقایق زیر بود:

اولاً. معادلات امنیتی منطقه خاورمیانه بیشتر و پیشتر از عوامل ملی، از عوامل اجتناب‌ناپذیر بین‌المللی متاثر است. عملکرد اسراییل طی نیم قرن اخیر نشان می‌دهد که رهیافت‌های ملی‌گرا و منطقه‌گرا یا فردگرا کفایت لازم برای توضیح تحولات خاورمیانه را ندارند.

ثانیاً. خاورمیانه با وجود تفاوت‌های کلی‌اش با مناطق دیگر، دارای تنوع و گوناگونی داخلی نیز می‌باشد. در این منطقه کوشش برای تحول، تقلا برای دموکراسی و برنامه‌ریزی برای توسعه سطح یکسان و مشابهی ندارد.

ثالثاً. کشورهای منطقه خاورمیانه بنا به دلایل سخت‌افزاری (مانند نابرابری طبیعی کشورها از نظر عمق استراتژیک، تعداد جمعیت و دسترسی به منابع طبیعی حیاتی) همچنان در پی استقلال هستند تا ائتلاف. حتی تعامل و ائتلاف نیز به حکم دغدغه بقاء است تا رهایی و الهام‌بخشی.

چنین مباحثی بنا به دلایل و قرینه‌های پنجگانه‌ای که ذکر شد بیشتر از هر روش و الگویی با روش روندپژوهی فکری میسر است . فکر، رانه‌ی کار است. نهادهای ترویج فکر، کاری استراتژیک می‌کنند و دستگاه‌های گنگ در تولید فکر یا جاهل به خواص فکر، ناخواسته افعال و روندهای واقعی را به سمت خشونت می‌برند. به گفته عبدالسلام وایل در مقاله ای بنام القابلیه للاستدعاش یا دلایل جاذبه داعش بین جوانان عربستان، (السفیر، ۱۳ ژانویه ۲۰۱۴)، دستگاه‌های فکری عربستان معیارها و ارزش‌هایی را در ذهن جوانان خود گنجانده است که آنها وقتی با خودشان صحبت می‌کنند به داعش فکر می‌کنند! روندهای تربیتی و فرهنگی، آنها را بصورتی ناخودآگاه به سمت گروه‌های افراطی می‌کشد.

فهرست منابع

۱-ابراهیم، فواد (۱۳۹۵)، داعش : نوستالژی خلافت، ترجمه محمد رضا بیلوردی و میترا فرهادی، تهران: نور.

۲-آبراهیمیان، پرواند (۱۳۷۶)، مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: شیرازه.

۳-اشرف، احمد و بنو عزیزی، علی (۱۳۸۷)، طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نیلوفر.

۴-بیل، جیمز (۱۳۸۷)، سیاست در ایران، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: اختران.

۵-خدوری، مجید (۱۳۶۹)، گرایش‌های سیاسی در جهان عرب، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۶-درایسدل، آلاسدایر و بلیک، جرالد اچ (۱۳۷۴)، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ترجمه دره میرحیدر، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۷-رجایی، فرهنگ (۱۳۸۱)، اندیشه سیاسی معاصر در جهان عرب، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

۸-زونیس، ماروین (۱۳۷۸)، روانشناسی نخبگان سیاسی ایران، ترجمه پرویز صالحی و همکاران، تهران: چاپخش.

۹-سردار، ضیاءالدین (۱۳۸۷)، شرق‌شناسی، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

۱۰-سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶)، فرهنگ سیاسی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

۱۱-شرابی، هشام و دیگران (۱۳۸۶)، سیاست، نظریه و جهان عرب: نگاه انتقادی، ترجمه مرتضی بحرانی و همکاران، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

۱۲-طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۰)، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، تهران: نگاه معاصر.

۱۳-عنایت، حمید (۱۳۶۲)، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی.

۱۴-عنایت، حمید (۱۳۷۰)، اندیشه سیاسی در جهان عرب، تهران: امیرکبیر.

۱۵-کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۷۲)، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا عزیزی و کامبیز نفیسی، تهران: نشر مرکز.

۱۶-کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۷۹)، دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استبداد پهلوی، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.

۱۷-کاتوزیان، محمدلی (همایون) (۱۳۸۵)، تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشرنی.

۱۸-کمپ، جفری و هارکاوی، رابرت (۱۳۸۳)، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، ج اول، ترجمه سیدمهدی حسینی‌متین، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱۹-لمتون، آن.کی.اس (۱۳۷۹)، نظریه دولت در ایران، تدوین و ترجمه چنگیز پهلوان، تهران: گیو.

۲۰-لوسیانی، جیاکومو (۱۳۷۴)، «درآمد ثابت نفتی: بحران مالی دولت و گرایش به دموکراسی»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوم، تابستان.

۲۱-لوین، ز.ا (۱۳۷۸)، اندیشه‌ها و جنبش‌های نوین سیاسی اجتماعی در جهان عرب، ترجمه یوسف عزیزی بنی‌طرف، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۲-لوئیس، برنارد (۱۳۸۱)، خاورمیانه؛ دو هزار سال تاریخ از ظهور مسیحیت تا امروز، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر نی.

۲۳-لوئیس، برنارد (۱۳۷۸)، زبان سیاسی اسلام، ترجمه غلامرضا بهروز لک، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمی قم.

۲۴-لیپست، سیمور مارتین (۱۳۸۳)، دایره‌المعارف دموکراسی، ترجمه گروهی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

۲۵-منسفیلد، پیتر (۱۳۸۵)، تاریخ خاورمیانه، ترجمه عبدالعلی اسپهبدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۶-نصری، قدیر (۱۳۸۶)، فهم کانستر اکتیویستی امر سیاسی، فصلنامه مطالعات راهبردی، تابستان ۱۳۸۶، شماره ۳۵.

27- Al- Azmeh, Aziz, “Populism Contra Democracy: Recent democratic discourse in the Arab World”, Published in A.R. Norton, Civil Society in the Middle East, London , 1995, Chapter four.

28- Buzan, B. & Waever, Ole, Regions and powers: The Structure of international Security, New York, Palgrave, 2005.

29- Barnett, M,N Dialogues in Arab politics: Negotiations in Regional order, New York, Columbia University press, 1998.

30- Behnam, Reza, Cultural Foundations of Iranian Politics, Salt Lake city, university of Utah , 1986.

31- Bilgin, Pinar, Regional Security in the Middle East; A Critical Perspective, London and New York, Routledge and Curzon, 2005.

32- Ebrahim, Saad Eddin, «Civil Society and Prospects of Democratization in the Middle East”, Published at: Norton, Augustus Richard, Civil Society in the Middle East, Volume one, London and New York, E.J. Brill, 1995.

33- Henry, Clement M. The clash of Globalizations in the Middle East, Published in: Fawcett, Louise, chap.5.

34- Hudson, Michael, “Democratization and the problem of legitimacy in the middle East”, published at: G hassan salame, 1995.

35- Hinnebusch, Reymond, “The politics of Identity” in Middle East International

Relations", Published in; Fawcett, Louise, 2005.

36- Luciani, Giacomo, "oil and political Economy in the International Relations of the Middle East", Published in: Fawcett, Louise, International Relations of the Middle East, oxford, oxford un., press, 2005.

37- Long, Daoid E. et al, The Government and Politics of the Middle East and North Africa, Cambridge, Westview press, 2007.

38- Morshed, Mansoob & (ed) Issues in Positive political Economy, London and New York: Routledge Press, 2002.

39- Salam, Ghassan (ed), Democracy Without Democrats, London & New York, I.B. Tauris, 1999.

40- Telhami S. and Barnett, M. Identity and Foreign policy in The Middle East, Itheca, Ny, London: Cornell University Press, 2002.

41- Waterbury, John, Democracy without Democrats? The Potential for Political Liberalization in the Middle East, Published in Salam, Ghassan, Democracy Without Democrats? London, I.B Tauris, 1999.

42- Wright, J. W, (ed) The Political Economy of Middle East peace, New York & London: Routledge press, 2002.

43- Fawcett, Louise, International Relations of the Middle East, oxford and New York, Oxford University Press, 2005.